

ده فرضیه درباره جنبش‌های

مقالات



چکیده:

ده فرضیه‌ای که در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد عبارتند از:

۱- جنبش‌های اجتماعی «نوین»، حتی اگر واجد برخی ویژگی‌های جدید باشند، باز هم جدید نیستند. جنبش‌های «سنتی» نسبتاً جدیدترند؛ اما شاید موقتی باشند.

۲- جنبش‌های اجتماعی از تنوع و تلون فراوانی برخوردارند؛ اما از جهت توسل به مفهومی از اخلاق و عدالت - یا بی‌عدالتی - برای بسیج فردی، و نیز از جهت نیروی اجتماعی‌ای که با توسل جستن به بسیج اجتماعی علیه محرومیت، و برای حفظ موجودیت و هویت می‌آفرینند، اشتراک دارند.

۳- قدرت و اهمیت جنبش‌های اجتماعی، ادواری و وابسته به دوره‌های بلند سیاسی، اقتصادی و شاید دوره‌های ایدئولوژیک مرتبط با آنهاست. هنگامی که اوضاع و احوالی که موجب ایجاد جنبش شده‌اند، به واسطه اقدامات خود جنبش یا محتمل‌تر، به اقتضای دگرگونی آن اوضاع و احوال، دگرگون شوند، جنبش به سوی اضمحلال می‌گراید.

۴- تشخیص ترکیب طبقاتی جنبش‌های اجتماعی بسیار اهمیت دارد. بار جنبش‌های اجتماعی در غرب، عمدتاً بردوش طبقه متوسط؛ در جنوب بردوش طبقه عامه کارگر و در شرق بردوش ترکیبی از این دو طبقه است.

۵- انواع مختلفی از جنبش‌های اجتماعی وجود دارند. اکثر آنها به جای کسب قدرت دولت، به دنبال خودمختاری و استقلالند. جنبش‌هایی که در صدد کسب قدرت دولت‌اند، کم‌کم جنبش بودن خود را نفی می‌کنند.

۶- اگرچه اکثر جنبش‌های اجتماعی بیش از آنکه تهاجمی باشند، تداخلی و موقتی‌اند؛ اما از این جهت که امروزه عاملی مهم - و در آینده شاید مهمترین عامل - در دگرگونی اجتماعی هستند، اهمیت دارند.

۷- به نظر می‌رسد جنبش‌های اجتماعی، بویژه، عاملان «گسست» از سرمایه‌داری جهانی و «گذار به سوسیالیسم» هستند و تفسیر جدیدی از این فرایند به دست می‌دهند.

۸- برخی از جنبش‌های اجتماعی دارای اعضای مشترک و مستعد توافقند و به ائتلاف میدان می‌دهند، برخی دیگر دچار اختلافند و به رقابت با سایر جنبش‌ها می‌پردازند. تحقیق در مورد این قبیل روابط می‌تواند مفید باشد.

۹- از آنجا که جنبش‌های اجتماعی همچون نمایشنامه‌های خیابانی، متن برنامه‌هایشان را خود، فی‌البداهه و در حین عمل می‌نویسند، هر نوع تجویز و توصیه‌ای از جانب افراد غریبه - به جز روشنفکران - در باب برنامه‌ها یا استراتژی‌ها - چه رسد به تاکتیک‌هایشان - در بهترین حالت، بی‌ربط و در بدترین حالت، خلاف مقصود خواهد بود.

۱۰- نهایتاً اینکه، جنبش‌های اجتماعی، اکنون در صدد گسترش و تعمیق دموکراسی و حتی انتقال تعریف آن از دموکراسی سیاسی و اقتصادی در دولت سنتی به دموکراسی مدنی در جامعه مدنی هستند.

۱- جنبش‌های «نوین» اجتماعی، کهنه و تکراری‌اند؛ اما ویژگی‌های ظاهری جدیدی دارند.

بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در غرب، جنوب و شرق، که امروزه عموماً «نوین» خوانده می‌شوند، صرف‌نظر از برخی استثناها، شکلهای جدیدی از همان جنبش‌های اجتماعی هستند که در همه دورانیها وجود داشته‌اند. شگفت آنکه جنبش‌های طبقه کارگر سنتی و جنبش اتحادیه‌های کارگری صرفاً یادگاری از قرن گذشته‌اند و بیش از پیش به نظر می‌رسد که پدیده‌های گذرای در ارتباط با توسعه سرمایه‌داری صنعتی بوده باشند. جنبش‌های دهقانی، محلی، قومی، ملی، مذهبی و حتی جنبش زنان نیز در طول سده‌ها - و بلکه در طول هزاره‌ها - در بسیاری از نقاط جهان، سابقه داشته است. با وجود این واقعیت که در تاریخ اروپا جنبش‌های اجتماعی بی‌شماری به ثبت رسیده است؛ هنوز هم عموماً، بسیاری، جنبش‌ها را جنبشی «نوین» تلقی می‌کنند. در قاره اروپا می‌توان از مواردی چون شورش بردگان پیرو اسپارتاکوس در روم، جنبش «بگوتین» و سایر جنبش‌های زنان که در قرن دوازدهم آغاز شد - و بعدها برخی از این جنبش‌ها با تفتیش عقاید و سایر اشکال سرکوب از میان برداشته شدند - و جنبش‌ها و جنگهای دهقانی در آلمان قرن شانزدهم و منازعات تاریخی ملی و قومی در سراسر این قاره یاد کرد. البته در طول تاریخ، در آسیا، جهان عرب و قلمرو اسلام، در افریقا و آمریکای لاتین، اشکال متنوعی از جنبش‌های اجتماعی، عاملی برای مقاومت و دگرگونی اجتماعی بوده‌اند.

تنها می‌توان جنبش محیط‌زیست (جنبش سبزها) و جنبش صلح را به نحو نسبتاً قابل قبولی «نوین» محسوب کرد؛ زیرا این جنبش‌ها پاسخی به آن دسته از نیازهای اجتماعی هستند که به

اجتماعی

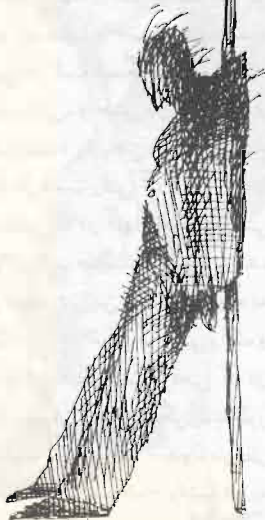


مقید و محدود به اوضاع و احوال زمانی و مکانی خاص خود - در هر منطقه و بخشی در طول دوره صنعتی شدن، و به عنوان تابعی از محرومیت و هویتی که صنعتی شدن به وجود آورده - بوده اند. «کارگران جهان متحد شوید!» و «انقلاب پرولتاریایی» چیزی بیش از شعارهای توخالی نبوده اند. علاوه بر این با دگرگونی تقسیم کار بین المللی، این شعارها به صورتی فزاینده حتی از معنی هم تهی شده اند. در غرب، جنبش طبقه کارگر و جنبش اتحادیه های کارگری رو به افول می رود؛ حال آنکه در قسمتهایی از جنوب و شرق که توسعه صنعتی و جهانی در حال خلق اوضاع و احوال و ستمهای مشابه است، این جنبش ها رو به رشدند؛ بنابراین، چنین جنبش های اجتماعی مربوط به طبقه کارگر را که به اشتباه سنتی قلمداد شده، باید جنبش هایی جدید و ضمناً موقت تلقی کرد و نباید تصور کرد که این جنبش ها همیشه جنبش هایی با جهت گیری های محلی یا منطقه ای و حداکثر ملی بوده اند. ما در ادامه بحث، نقش این جنبش ها را در ارتباط با مطالبه قدرت دولت بررسی خواهیم کرد.

صرف نظر از تغییرپذیری و قابلیت انعطاف - ظاهراً - خود به خودی بسیاری از جنبش های اجتماعی معاصر، ویژگی نوین این جنبش ها، این است که آنها وارث قابلیت ها و رهبری جنبش های کارگری گذشته، احزاب سیاسی، کلیساها و سازمانهای دیگر هستند. این جنبش ها، کادرهای رهبری را که با توجه به محدودبودن شکل های قدیمی رهبری، محو شده بود، از نو احیا کرد و اکنون به دنبال بنا کردن نوع جدیدی از رهبری است. ممکن است وجود خوراک آماده تشکیلاتی برای این جنبش ها، در مقایسه با پیشتازان بی سازمان یا دارای سازمان ابتدایی این راه، تجربه ای گرانها باشد؛ اما در عین حال ممکن است حامل نطفه های نهادی شدن آتی برخی از جنبش های معاصر هم باشد.

سبب تحولات جهانی جدید پیدا شده اند. تخریب عمومی محیط زیست که اکنون زندگی و آسایش بشر را تهدید می کند، محصول تحولات صنعتی جدید است و همین تحولات است که موجب پدید آمدن جنبش های جدید اجتماعی در زمینه محیط زیست شده اند - جنبش هایی که عمدتاً هم دفاعی اند. پیشرفتهای تکنولوژیک جدید در زمینه تسلیحات جنگی که زندگی توده های مردم را تهدید می کند نیز مولد جنبش های دفاعی صلح بوده است. با وصف این، جنبش های یاد شده نیز تماماً جدید نیستند. پیدایش سرمایه داری جهانی، چه در شکل استعماری و چه در شکل امپریالیستی آن، معلول - یا مبتنی بر- تخریب شدید محیط زیست در بسیاری از مناطق جهان سوم - مانند آنچه در قاره آمریکا پس از فتح آن اتفاق افتاد و یا جنگ و تجارت برده در افریقا و تجاوز به بنگال و مانند آنها - بوده است. جنبش های اجتماعی و عمدتاً دفاعی چون جنبش های سرخپوستان آمریکا و بومیان استرالیا که امروزه مجدداً به منصفه ظهور رسیده اند، واجد برخی جنبه های زیست محیطی هستند، گرچه صرفاً به آن اکتفا نمی کنند. علاوه بر آن، چنانکه پیداست جنگ نیز، پیش از این، مردمان بسیاری را تهدید کرده و به کشتن داده است و همین امر سبب ظهور جنبش های اجتماعی دفاعی شده است. آریستوفان در نمایشنامه اش به نام «لیستراتا ۲» پیش از اینها، جنبش صلح زنان یونانی را تشریح کرده است.

اکنون می توان دید که جنبش های طبقه کارگر سنتی و اتحادیه های کارگری، جنبش های اجتماعی خاصی بوده اند که در زمانها و مکانهای خاص روی داده و ندادم یافته اند. در غرب، صنعتی شدن به سبک سرمایه داری، موجب گسترش طبقه کارگر صنعتی و افزایش اعتراضات ایشان شده و این اعتراضات از خلال جنبش های طبقه کارگر و جنبش اتحادیه های کارگری تجلی یافته است؛ البته این جنبش ها،



جنبه دیگری که شاید در جنبش‌های اجتماعی نوین بتواند جدید تلقی شود، این است که جنبش‌های یاد شده اکنون مایلند به جای تعلق به همهٔ آحاد مردم کشور، جنبش طبقه یا قشر خاصی باشند؛ مثل تعلق این جنبش‌ها به طبقه متوسط در غرب و تعلق آنها به طبقهٔ عامهٔ کارگر^۳ در جنوب. البته با چنین معیاری، جنبش‌های طبقه کارگر سنتی نیز جدید محسوب می‌شوند و برخی جنبش‌های قومی، ملی و مذهبی معاصر قدیمی خواهند بود. ما در این باره، هنگام بررسی ترکیب طبقاتی جنبش‌های اجتماعی، بحث خواهیم کرد.

در روزگار ما، «جنبش‌های اجتماعی نوین»، خواه تازه، خواه قدیمی - دارای بیشترین قدرت در بسیج اکثریت مردم برای تعقیب مقاصد مشترک‌اند. این جنبش‌های اجتماعی، بسیار بیشتر از جنبش‌های طبقاتی سنتی، صدها میلیون نفر از مردم را در گوشه و کنار جهان بر می‌انگیزانند و بسیج می‌کنند. این جنبش‌ها اکثراً بیرون از نهادهای سیاسی و اجتماعی مستقری که مردم آنها را در برآورده کردن نیازهایشان ناتوان می‌بینند، رخ می‌دهند. به همین علت، یعنی نهادی نشدن اکثریت این جنبش‌هاست که آنها را «نوین» قلمداد کرده‌اند. چنین حرکت همگانی‌ای در میان جنبش‌های اجتماعی، و حتی در آن دسته از جنبش‌هایی که در صدد بازیافتن هویت یا بسیج اجتماعی در قبال از دست رفتن آن هستند، و یا جنبش‌های اجتماعی که در آنها رابطهٔ عضویتی وجود ندارد و یا این امر سست به نظر می‌رسد، بخوبی آشکار است. در این موارد می‌توان به جنبش (؟) جوانان که در شکل موسیقی راک و فوتبال ظاهر شد؛ به میلیون‌ها مردمی که در کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری، به طور خودجوش به استقبال شخص پاپ - بدون در نظر داشتن نهاد کلیسای کاتولیک - رفتند؛ و به

درخواست کمک برای مبارزه با گرسنگی در افریقا، که از طرق مختلف و در هر صورت خارج از نهادهای - سیاسی - معمول صورت گرفت، اشاره کرد. مورد اخیر نه تنها خواسته و پاسخی از روی رحم و شفقت بود، که علاوه بر آن، پاسخی به حس اخلاقی در باب عدالت - و بی‌عدالتی - نیز محسوب می‌شد.

برخی از شکل‌های غیرعضویتی حرکتهای اجتماعی به جنبش‌های اجتماعی بیشتر شبیه هستند تا به برخی حرکتهای که بر خود نام «جنبش» گذاشته‌اند؛ مانند «جنبش انقلابی چپ گرایان» (میر^۴) در بولیوی، شیلی، ونزوئلا و پرو، که در عمل احزاب سیاسی لنینیست به سبک سانترالیست دموکراتیک هستند - یا بودند - و یا مانند «جنبش» ساندینیست‌ها در نیکاراگوه که ائتلافی از سازمانهای مردمی را تشکیل دادند، و همهٔ این سازمانها به دنبال تسخیر، حفظ و ادارهٔ قدرت دولت بودند، البته جنبش عدم تعهد که ائتلافی از کشورها یا دولت‌های این کشورهاست و به طور قطع جنبش اجتماعی یا جنبش آزادبخش خود آن مردم محسوب نمی‌شود، مصداق این سخن نیست.

۲- جنبش‌های اجتماعی با یکدیگر متفاوت‌اند، اما انگیزه‌های اخلاقی و نیروهای اجتماعی مشابهی دارند.

مشخص کردن صورتهای نوعی^۵ و خصوصیات برگزیدهٔ جنبش‌های اجتماعی معاصر، می‌تواند به ما در بررسی آن کمک کند، گر چه این عمل به دلیل تنوع و تغییرپذیری جنبش‌ها، مخاطره آمیز جلوه می‌کند. ما از صورت نوعی، مفهوم وبری آن را مراد می‌کنیم که عبارت است از عبارتهای تحلیلی خصوصیتی که به صورت خالص خود در عالم واقع یافت نمی‌شوند. ما می‌توانیم جنبش‌های تهاجمی را از

• جنبش‌ها در آغاز، عمدتاً دفاعی و اغلب ارتجاعی و فرد گرایند، هم چنانکه در دههٔ گذشته چنین بوده است.

جنبش‌های تدافعی تمیز دهیم و باید بدانیم که جنبش‌های تهاجمی در اقلیت هستند و جنبش‌های تدافعی در اکثریت. ما می‌توانیم از بعد دیگری که با بعد اخیر ارتباط دارد، ولی با آن متفاوت است، جنبش‌های اجتماعی را به جنبش‌های مترقی، ارتجاعی و گریزگرا^۶ طبقه‌بندی کنیم. بعد یا خصوصیت سومی که به نظر می‌رسد، تفوق زنان نسبت به مردان و بنابراین تمایل رقیقتی به رعایت سلسله مراتب در مورد عضویت و رهبری در جنبش‌هاست. بعد چهارم، مبارزهٔ مسلحانه، بویژه علیه قدرت دولت، یا مبارزهٔ غیرمسلحانه و بویژه غیر خشونت آمیز است - اعم از آنکه دفاعی باشد یا تهاجمی. از این رو، تصادفی نیست با آنکه زنان در مبارزه‌های مسلحانه هم شرکت دارند؛ اما، مشارکت آنها در جنبش‌های غیرمسلحانه بیشتر است؛ زیرا جنبش‌های مسلحانه، در مقایسه با سایر جنبش‌ها، دارای وجوه سلسله مراتبی قویتری هستند.

جنبش‌های معدودی وجود دارند که از ابتدا تهاجمی باشند؛ یعنی به دنبال دگرگونی نظم مستقر موجود باشند، و جنبش‌های اندکی از همان آغاز مترقی هستند؛ بدین معنی که به دنبال نظم مطلوبتری برای خود یا برای جهان باشند. بسیاری از جنبش‌ها، به صورتی فزاینده، از مشارکت فعال زنان برخوردار می‌شوند. مصداق این سخن تنها به خود جنبش‌های زنان محدود نمی‌شود؛ بلکه جنبش‌های صلح، محیط زیست و جنبش‌های محدود محلی را هم در بر می‌گیرد. اکثر جنبش‌ها، بیشتر جنبهٔ دفاعی دارند. بسیاری از جنبش‌ها به دنبال حفظ دستاوردهای - بعضاً مترقی - خود در قبال تعدی و براندازی هستند. از این قبیل جنبش‌ها، می‌توان جنبش‌های دانشجویی را - که در سال ۸۴-۱۹۸۷ مجدداً در فرانسه، اسپانیا، مکزیک و چین پدیدار شدند و از سالهای ۶۷-۱۹۶۸ تا آن زمان مشاهده نشده

ه اکثر جنبش های اجتماعی در صدد کسب قدرت دولت نیستند؛ اما خواهان جدایی و استقلال از دولت اند.

بودند - مثال زد و نیز بسیاری از هزاران جنبش جوامع محدود و محلی جهان سوم را که به دنبال دفاع از حیات اعضای خود در قبال تهاجم بحران اقتصادی و سرکوب سیاسی هستند. برخی از جنبش ها به دنبال دفاع از محیط زیست یا حفظ صلح اند و برخی، مانند «سبزها»ی آلمان به دنبال هر دو. جنبش های دیگری یا در پیش گذاشتن راه حل بازگشت به دوران افسانه ای و غالباً طلایی گذشته (مثل قرن هفتم اسلامی)، در نال تعدیات مدرن، از خود واکنش دفاعی بروز می دهند. برخی از جنبش ها، از جمله جنبش های فرق مذهبی، گریزگرا هستند یا دارای عناصر گریزگرایانه مهمی هستند؛ بدین معنی که به صورت تهاجمی یا تدافعی به دنبال فلاح و نجات موعود از شر ابلا و محکمه جهان واقعی اند.

با وجود تفاوت هایی که در این جنبش های اجتماعی وجود داشته یا وجود دارد، اگر خصوصیات مشترکی در آنها وجود داشته باشد، عبارت از این است که این جنبش ها از جهت نیروی اخلاقی، و مفهومی از عدالت - یا بی عدالتی - در زمینه انگیزه های فردی، و نیروی بسیج اجتماعی به منظور افزودن به قدرت

اجتماعی خود با یکدیگر مشابهت دارند. در تمامی انواع جنبش های اجتماعی، عضویت یا مشارکت و انگیزه فردی، در بردارنده یک عنصر اخلاقی قوی و توجه دفاعی نسبت به عدالت در نظم اجتماعی و جهانی است. بنابراین - همانطور که برینگتن مور^۷ (۱۹۷۸) بررسی کرده - جنبش های اجتماعی، اعضای خود را در حول مفهوم اخلاقی مشترکی از بی عدالتی به حرکت در می آورند. در گذشته و حال، اخلاق و عدالت - یا بی عدالتی - شاید بیش از محوریت مادی یا از دست دادن هویت ناشی از ستم و استثمار - که خود را در قالب اخلاق و عدالت یا بی عدالتی ظاهر می سازند - انگیزه اساسی و



• «کارگران جهان متحد شوید!» و
 «انقلاب پرولتاریایی» چیزی بیش از
 شعارهایی توخالی نبوده‌اند. به علاوه، با
 دگرگونی تقسیم کار بین المللی، این
 شعارها به صورتی فزاینده، حتی از معنی
 نیز تهی شده‌اند.

• تنها می‌توان جنبش محیط‌زیست
 (جنبش سبزها) و جنبش صلح را به نحو
 نسبتاً قابل قبولی «نوین» محسوب کرد؛
 زیرا این جنبش‌ها پاسخی به آن دسته از
 نیازهای اجتماعی هستند که به سبب
 تحولات جهانی جدید پیدا شده‌اند.

نیروی پیش برنده جنبش‌های اجتماعی به شمار
 می‌رفته و می‌روند؛ البته مفهوم اخلاق با توجه به
 عدالت - یا بی‌عدالتی - عمدتاً ناظر به مفهوم
 «ما» است. این «ما» که به عنوان یک گروه
 اجتماعی محسوب می‌شود، مفهومی است با
 مصادیق کاملاً متفاوت، از خانواده، قبیله، روستا،
 قوم، ملت، کشور، جهان اول، دوم و سوم، و از
 انسانیت گرفته تا مفاهیمی چون جنس، طبقه،
 قشر، کاست، نژاد و سایر گروهها، یا ترکیبی از
 همه این موارد. آنچه ما را به حرکت در
 می‌آورد، محرومیت، سرکوب و بویژه بی‌عدالتی
 در حق «ما» است و البته «ما» خودمان را تعریف
 و مشخص می‌کنیم. پس هر جنبش اجتماعی نه
 تنها در خدمت مبارزه علیه محرومیت است، که
 علاوه بر آن، به اثبات هویت کسانی که در این
 جنبش فعال هستند و شاید آن «ما»یی که جنبش
 برای آنان فعال شده، کمک می‌کند. از این رو
 باید گفت چنین جنبش‌های اجتماعی به جای
 آنکه جدید باشند، حیات اجتماعی انسان را در
 زمانها و مکانهای متعدد به نمایش گذاشته‌اند.

جنبش‌های اجتماعی، در عین حال، از خلال
 بسیج اجتماعی شرکت‌کنندگان در جنبش،
 نیروی اجتماعی می‌آفرینند و به اداره آن
 می‌پردازد. این نیروی اجتماعی، بیش از آنکه از
 نهاد‌های سیاسی و غیرسیاسی ناشی شده باشد،
 محصول بی‌واسطه خود جنبش اجتماعی است. در
 واقع، نهادی شدن، جنبش‌های اجتماعی را
 تضعیف می‌کند و قدرت سیاسی دولت هم آنها
 را خنثی و بی‌ثمر می‌سازد. - اگر چه یاوران
 نهادی و سیاسی خارج از جنبش می‌توانند به
 حفاظت از جنبش کمک کنند و یا هدفهایش را
 به یمن قدرت خود حمایت کنند. جنبش‌های
 اجتماعی، برای هدایت نیروی اجتماعی به منظور
 پیگیری هدفهای اجتماعی؛ هدفهایی که از طریق
 جریان تصادفی و خود به خودی قابل حصول
 نیست، نیازمند سازمانی انعطاف‌پذیر، سازگار،
 مستقل و غیراقتدارگرا هستند؛ البته نیاز به چنین
 سازمان انعطاف‌پذیری که به طور ضروری به معنی
 نهادی شدن - که نیروی اجتماعی جنبش را
 محدود و مقید می‌سازد - نیست. جنبش‌های



اجتم
 خود
 می
 قدرت
 این ش
 است،
 اجتم
 تعریف
 « -
 برخ
 اظها
 قدر
 دار
 - ۳
 ه
 وا
 و
 سیا
 می
 داش
 می
 را
 ی
 بنا
 آ
 ای
 ال
 ال
 ت

اجتماعی با چنان تشکیلات مستقل و خودگردانی، به دلیل نیروی اجتماعی جدیدی که می‌خواهد قدرت سیاسی را دگرگون کند، با قدرت سیاسی (دولت) موجود رو در رو می‌شوند. این شعار جنبش زنان که فرد، موجودی سیاسی است، دلیل و راهنمای روشنی برای جنبش‌های اجتماعی است که ضمناً قدرت سیاسی را از نو تعریف می‌کند. همانطور که «لوچیاناکاستلینا»^۱ - که در بسیاری از جنبش‌های اجتماعی و برخی احزاب سیاسی مشارکت داشته است - اظهار می‌دارد «ما یک جنبش، یا حتی یک قدرت سیاسی هستیم؛ زیرا حرکت و جنبش داریم.»

۲- جنبش‌های اجتماعی، ادواری هستند

جنبش‌های اجتماعی به دو معنی ادواری هستند: نخست اینکه جنبش‌های اجتماعی، واکنشی در قبال اوضاع و احوال اند و این اوضاع و احوال، خود، در نتیجه دورها یا نوسانات سیاسی، اقتصادی و شاید ایدئولوژیک دگرگون می‌شود. دوم اینکه، جنبش‌های اجتماعی به سمت داشتن چرخه‌های حیاتی^۱ خاص خود میل می‌کنند، و از آنجا که جنبش‌های اجتماعی مردم را علیه اوضاع و احوالی به حرکت در می‌آورند و بسیج می‌کنند که خودشان هم دوری هستند؛ بنابراین بسیج و قدرت این جنبش‌ها و شرکت در آنها نیز به سوی دوری بودن گرایش پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد این دورهای فرهنگی و ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فنی است که بر جنبش‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد. البته برخی ناظران و شرکت‌کنندگان در جنبش‌ها، برای یکی از این دورهای اجتماعی یا تعدادی از آنها وزن و اعتبار بیشتر، و یا حتی نفشی منحصر به فرد یا قدرتی تعیین‌کننده قائل‌اند. نام سوروکین^{۱۱}، تداعی‌گر دورهای ایدئولوژیک است و نام مادلسکی^{۱۲} با دورهای سیاسی - جنگی و نام کندراتیف^{۱۳} و شومپتر با دورهای اقتصادی مترادف شده است. اخیراً آرنور شلزینجر^{۱۴} (۱۹۸۶)، تا حدی بر مبنای

کار پدرش، یک دوره‌سی ساله سیاسی - ایدئولوژیک را برای تاریخ ایالات متحده ترسیم کرده است. شلزینجر از جنبه مسئولیت اجتماعی، وقایعی چون جنبش ترقی‌خواهان^{۱۵} دهه ۱۹۱۰؛ اصلاحات اجتماعی^{۱۶} دهه ۱۹۳۰؛ نهضت حقوق مدنی و جنبش ضدجنگ ویتنام در دهه ۱۹۶۰، و از جنبه فردی، جریان‌هایی چون کولیج^{۱۷} در دهه ۱۹۲۰ مک‌کارتی در دهه ۱۹۵۰ و ریگان در دهه ۱۹۸۰ را به عنوان یک دور در نظر می‌گیرد که به صورتی مترقیانه، هر یک جانشین دیگری می‌شوند و این جریان، در دهه ۱۹۹۰ باید خالق جنبش اجتماعی مترقیانه دیگری باشد. بحران اقتصاد جهانی که دوباره سربرآورده، و نوآوری‌های تکنولوژیک دو دهه اخیر، منجر به توجه علمی و عرفی دوباره به دورهای اقتصادی و فنی درازمدت در گستره جهانی - و روابط محتمل آن با دورهای سیاسی و ایدئولوژیک و حتی نفوذ قطعی‌اش بر آن - شده است. از این جهت، بررسی تفصیلی موضوع، و بحث در اینکه از میان دورهای ایدئولوژیک، سیاسی یا اقتصادی، کدامیک دور غالب هستند، در مجال این مقاله نمی‌گنجد؛ البته برای درک جنبش‌های اجتماعی معاصر، بررسی این جنبش‌ها در چهارچوب دوری ضروری است، چه این دورها اگر موجد جنبش‌ها نباشند، دست کم به آنها شکل می‌دهند. به علاوه در نظر گرفتن این امکان که دورهای سیاسی - اقتصادی‌ای با محتوای ایدئولوژیک وجود دارند و اینکه ما اکنون در مقطع «ب» از دور یا موج بلندی که کندراتیف فرض کرده، قرار داریم، چندان هم بی‌راه نیست. این دورها اگر موجد جنبش‌های اجتماعی معاصر نباشند، دست کم بر آنها - از جمله بر جنبش‌های مورد بررسی و پیش‌بینی شلزینجر - تأثیر دارند.

مطابق نظر کندراتیف، دورهای درازمدت، در آغاز قرن حاضر حالت صعودی داشت و پس از «بحران» نزولی بین دو جنگ، با بهبود حاصل از دوران پس از جنگ، مجدداً حالت صعودی خود را بازیافت و دوباره، در دهه ۱۹۶۰، و به

صورت محسوس‌تر از ۱۹۷۳، دور «بحران» نزولی دیگری آغاز شده است - البته اینکه دو جنگ جهانی، متعلق به دوران نزولی بین دو جنگ محسوب می‌شوند یا خیر، موضوعی است قابل بحث. به نظر می‌رسد جنبش‌های اجتماعی غرب، در مقطع نزولی «ب» - بنابه تقسیم‌های کندراتیف -، یعنی بین جنگ واترلو و پیمان صلح وین تا اواسط قرن نوزدهم - خصوصاً دهه ۱۸۳۰ و کوششهای انقلابی ۱۸۴۸ - تعدد و قدرت بیشتری داشته‌اند تا جنبش‌های اجتماعی رخ داده در خلال جنگ و دوره بحرانی بین دو جنگ در این قرن، و دوران بحرانیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی جدید. گرچه چرخش نزولی یا نزولهای تدریجی اقتصادی ممکن است مستقیماً خالق جنبش‌های اعتراضی نباشد؛ اما دوران اختلال اقتصادی بیش از دوران بهبود اقتصادی می‌تواند مولد «ساخت فرصت‌های سیاسی»، جهت ایجاد یا تقویت خواسته‌های جنبش، بسیج شرکت‌کنندگان و افزایش امکان موفقیت آن - از جمله با ایجاد اتحاد میان اعضا - شود - گرچه دهه ۱۹۶۰ شاهد جنبش‌های اجتماعی متعددی در امریکای شمالی و جنوبی، اروپا، آفریقا و آسیا بوده است. همچنانکه سمیرامین می‌گوید، در اوقات بهبود، بازی بر اساس قواعد حاکم بر بازی، آسانتر و محتمل‌تر است؛ اما در دوره‌های نامطلوب، زیر پا گذاشتن قواعد حاکم و یا به میدان آوردن قواعد تازه‌ای برای عمل، یعنی همان راهی که جنبش‌ها در پیش می‌گیرند، محتمل‌تر و بلکه ضروری‌تر است.

البته، جنبش‌ها در آغاز، عمدتاً دفاعی و اغلب ارتجاعی و فردگرایند، همچنانکه در دهه گذشته چنین بود؛ اما در ادامه، هنگامی که وخامت اوضاع اقتصادی تأثیر قطعی خود را بر موجودیت و هویت مردم وارد می‌کند، جنبش‌های اجتماعی، جنبه تهاجمی‌تر و مترقیانه‌تری به خود می‌گیرند و از لحاظ اجتماعی مسئولانه‌تر برخورد می‌کنند. شلزینجر چنین چیزی را برای دهه ۱۹۹۰ در ایالات متحده پیش‌بینی می‌کند و این شاید از همان آغاز

محسوس باشد، چنانکه پیش از این در محبوبیت موسیقی - جدیداً - معترضانه راک و موفقیت بر روی صحنه آمدن نمایشنامه «بینوایان» در ۱۹۸۷ محسوس بود؛ البته چنین حرکتی برای برپایی جنبش‌های اجتماعی از مدتها قبل در جوامع کوچک و در میان جنبش‌های محلی جهان سوم، در قبال شیوع بحران اقتصاد جهانی - بحرانی که در امریکای لاتین و افریقا عمیق‌تر از بحران اقتصادی دهه ۳۰ است - به وقوع پیوسته است.

با این اوصاف، گرچه بسیاری از شرکت کنندگان در این جنبش‌ها، خود را در تعقیب آرمانهای بعضاً جهان‌شمول و زمان‌شمول^۱ خویش - آرمانهایی چون دین حقیقی؛ ملت اصلی یا جامعه واقعی - افرادی کاملاً مستقل و خودمختار در نظر می‌گیرند؛ اما بسیاری از علل و دلایل کثرت و قدرت جنبش‌های اجتماعی کنونی را می‌باید در زمینه دوری - تاریخی این جنبش‌ها جستجو کرد. در حال حاضر، شیوع بحران سیاسی - اقتصادی جهانی، با شعبه‌ها و شاخه‌های متعددش در نقاط مختلف عالم، مولد یا متشدد (احساس) محرومیت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و احساس محرومیت از هویت، و نوعی بی‌حرمتی اخلاقی به حس عدالت‌خواهی صدها میلیون مردم در سراسر جهان است.

بحران اقتصادی جهان، بویژه موجب کاهش اعتماد و اطمینان عمومی به دولتهای ملی و نهادهای سیاسی موجود این دولتها به عنوان مدافعان و پیش‌برندگان منافع مردم شده است. در غرب، ورشکستگی اقتصادی و فلج سیاسی، دولتهای رفاهی سوسیال دموکرات را، بویژه از جهت ناتوانی در مقابله با نیروهای اقتصادی جهان، تهدید می‌کند. در جنوب، دولتها در معرض نظامی شدن و اقتدارگرایی داخلی و

ضعف اقتصادی و وابستگی به خارج قرار دارند. در شرق، دولتها از لحاظ سیاسی همانند جنوب سرکوبگر، و از نظر اقتصادی همانند غرب ناتوان و از لحاظ اجتماعی فاسد هستند و بنابراین الگوی جالبی برای ظهور در مناطق دیگر محسوب نمی‌شوند. در طی دوره بحران، «قدرت دولت» به هیچ وجه، و در هیچ کجا، واسطه یا وسیله مناسبی برای رفع حوایج مردم نیست؛ بنابراین در همه جا - با وجود تفاوت‌ها و شیوه‌ها - مردم به کمک بسیاری از جنبش‌های اجتماعی غیردولتی، در جستجوی پیشرفت یا دست کم امنیت، اظهار وجود و آزادی‌اند، و بدین وسیله تجدید سازمان اجتماعی و تعریف سیاسی دوباره‌ای از زندگی را طلب می‌کنند.

در بسیاری از موارد، بویژه در میان مردمان طبقه متوسط، اوضاع رو به زوال کنونی، در تضاد با خواسته‌ها و انتظارات فزاینده پیشین آنان قرار می‌گیرد. مردم بیش از پیش حس می‌کنند که از قدرت کمتری برخوردارند و می‌بینند که نهادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مقدسشان هر روز کمتر از گذشته قادر به حفاظت و حمایت از آنها هستند؛ بنابراین، گاه به صورتی تناقض‌آمیز با دست‌یازیدن به جنبش‌های اجتماعی، در پی اختیارات تازه و بیشتر هستند. اکثر این جنبش‌های اجتماعی، مانند جنبش جوامع روستایی یا جوامع محلی شهری و جنبش‌های قومی یا ملی‌گرا و برخی جنبش‌های دینی، در پی دفاع از موجودیت و هویت خود هستند. سایر جنبش‌ها، از جمله جنبش فرقه‌های مذهبی که چون قارچ سبز می‌شوند، جنبش‌های معنوی و برخی جنبش‌های بنیادگرا، جنبش‌هایی گریزگرایانه هستند. به نظر می‌رسد جنبش محیط‌زیست، جنبش صلح و جنبش زنان نیز - جداگانه یا داخل در سایر جنبش‌های اجتماعی - پاسخی به بحرانهای حاصل از

محرومیت و بی‌قدرتی‌اند. چه این جنبش‌ها اکثر به صورت دفاعی به دنبال رفع محرومیت با ممانعت از بی‌قدرتی هستند. این جنبش‌ها، از جمله جنبش زنان - که به دنبال بهبود موقعیت زنان در جامعه است - حتی هنگامی که بحران اقتصادی در حال از بین بردن فرصتهای اقتصادی زنان است. برای دستیابی به هدفها، کمتر جنبه تهاجمی به خود می‌گیرند.

جنبش‌های اجتماعی، همانطور که به صورت دوری و در واکنش به اوضاع و احوال متغیر محیطی برمی‌آیند و می‌بالند، به همان صورت هم افول می‌کنند. در واقع اگر خواسته‌های یک جنبش اجتماعی معین برآورده شوند، این جنبش اجتماعی، همزمان با از بین رفتن علت وجودش، قدرت خود را هم کم کم از دست می‌دهد - یا نهادی می‌شود و یا از اینکه یک جنبش باشد دست می‌کشد. علاوه بر این، معمولاً اوضاع و احوال محیطی نیز - در واقع تا حدی در سایه خود جنبش اجتماعی - تغییر می‌کند و جنبش، خواسته‌ها و قدرت خود را به خاطر بی‌اهمیت شدنشان وامی‌گذارد یا به جنبش دیگری با خواسته‌هایی دیگر تبدیل می‌شود و یا اینکه اعضایش به جنبش دیگری می‌پیوندند. از این گذشته، در عین حال که جنبش‌ها - حتی آن هنگام که ناموفق یا وابسته به وضعیت موجودند - بیش از اقدامات نهادی شده، مردم را به حرکت درمی‌آورند؛ اما همزمان با افول توان خویش برای بسیج مردم، به سوی از افول قدرت خود میل می‌کنند. قابلیت پیری و مرگ، بویژه در مورد آن دسته از جنبش‌های اجتماعی صادق است که برای بسیج اعضای خود متکی به رهبرانی کاربزماتیک هستند. از نمونه‌های بارز چرخه‌های حیاتی دور مانند جنبش‌های اجتماعی، می‌توان از جنبش‌های گوناگون سال ۱۹۶۸ و بسیاری از جنبش‌های انقلابی و دهقانی نام برد.

• جنبش‌های اجتماعی، واکنشی در قبال اوضاع و احوال‌اند و این اوضاع و احوال، خود، در نتیجه دورها با نوسانات سیاسی و اقتصادی و شاید ایدئولوژیک دگرگون می‌شوند.

السنه تاريخ، دارای روندها و دوره‌های
 نمى^{۱۱} درازمدت است. به نظر نمى رسد که
 این روندهای تجمعی تاریخی، محصول بی‌واسطه
 جنبش‌های اجتماعی بوده باشند؛ با این حال
 سخن است برخی از جنبش‌های اجتماعی مهم در
 این روندها نقشی داشته باشند. از مصادیق این
 امر می‌توان از جنبش‌هایی چون مسیحیت، اسلام
 و جنبش اصلاح دین نام برد. عموماً جنبش‌های
 سیاسی‌ای چون انقلابهای فرانسه، شوروی و چین
 را به عنوان جنبش‌هایی که جهان را دگرگون
 کرده‌اند در نظر می‌گیرند؛ اما به همین نحو
 می‌توان استدلال کرد که این جنبش‌ها هیچگونه
 تأثیر تجمعی (اضافی) بر کل جهان نداشته و حتی
 به عکس اموری ناشناخته هم نبوده‌اند. چنانکه
 بعداً استدلال خواهیم کرد، به نظر می‌رسد
 سوسیالیسم بالفعل موجود، همانطور که
 درخواهانش ادعا می‌کردند و برخی هنوز هم
 چنین فکر می‌کنند، روند تجمعی درازمدت و
 نیرقابل بازگشتی باشد. اکثر جنبش‌های
 اجتماعی نشانه‌های ماندنی و اضافی اندکی از
 خود در تاریخ به جا گذاشته‌اند. به علاوه،
 احتمالاً هیچ جنبش اجتماعی به همه هدف‌ها یا به
 همه هدف‌های اعضای خود - که غالباً متفاوت و

بعضاً در تضاد با هدف‌های دیگران بوده - دست
 نیافته است. در واقع بسیاری از جنبش‌های
 اجتماعی گذشته - اگر نه همه آنها - به نتایجی
 متفاوت از آنچه هدف قرار داده بودند، دست
 یافته‌اند.

۴ - ترکیب طبقاتی جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب، غالباً
 متکی به طبقه متوسط بوده‌اند. چنین ترکیب
 طبقاتی در کار جنبش‌های اجتماعی، در وهله
 نخست مبین دگرگونی در قشر بندی جامعه غربی
 از شکل عمدتاً دوقطبی، به شکلی کمتر دوقطبی
 است. تقلیل نسبی، و اکنون مطلق نیروی کار
 صنعتی، همانند تقلیل نیروی کار کشاورزی در
 قبل، و رشد طبقه سوم، یعنی شاغلان بخش
 خدمات - گرچه با مزد اندک - و کارکنان
 مستقل^۲، حجم نسبی و مطلق افراد طبقه متوسط
 را افزایش داده است. کاهش اشتغال طبقه کارگر
 صنعتی، نه تنها حجم این بخش اجتماعی را تقلیل
 داده؛ بلکه قدرت تشکیلاتی، مبارزه جویبی
 و آگاهی طبقه کارگر سنتی و جنبش اتحادیه‌های
 کاری را هم کاهش داده است. اعتراض‌های

مربوط به محیط زیست، صلح، حقوق زنان،
 سازمانهای محلی و مسائل مربوط به هویت، از
 جمله مسأله قومیت و ملی‌گرایی اقلیتها، ظاهراً به
 عنوان خواسته‌های عدالت طلبانه - غالباً - طبقه
 متوسط غرب - بویژه در بخشهای خدمات
 آموزشی حرفه‌ای - فهمیده و عنوان می‌شود؛ اما
 جنبش‌های قومی، ملی و برخی جنبش‌های مذهبی
 به اشتباه جنبش طبقه یا قشر اجتماعی خاصی
 عنوان شده‌اند. جنبش اقلیتها، بویژه مواردی چون
 جنبش حقوق مدنی سیاهان و جنبش‌های
 شیکانو^۳ در ایالات متحده، که دارای پایگاه
 مردمی محکمی هستند، بیشتر رهبران و بسیاری
 از خواسته‌های موفقتشان را از طبقه متوسط
 گرفته‌اند. ظاهراً فقط شورونیسیم ملی‌گرایانه و
 شاید بنیادگرایی دینی - و نه فرقه‌گرایی یا
 معنویت‌گرایی مذهبی - هستند که به جای
 رهبری طبقه متوسط، بیشتر به بسیج طبقه کارگر
 و برخی از اقلیتها می‌پردازند. گرچه اکثر
 اعتراض‌های مردم ممکن است عمدتاً مبنای
 اقتصادی داشته باشد؛ اما به تناسب افزایش
 محرومیتها و کاهش یا معکوس شدن تحرک
 اجتماعی، این اعتراضها اغلب از طریق پیوستن به
 جنبش‌های اجتماعی و به صورت دنیال کردن
 هدفهای فمینیستی، محیط‌زیستی و هدفهای
 صلح طلبانه، محلی، قومی، ملی و ایدئولوژیکی
 تجلی می‌یابد.

جنبش‌های اجتماعی در جهان سوم، عمدتاً
 جنبش‌های طبقه کارگر یا طبقه عامه هستند. در
 جهان سوم، این قشر یا طبقه نه تنها از وزن
 بیشتری برخوردارند، بلکه اعضایشان هم، چه به
 صورت نسبی و چه به صورت مطلق، بیشتر در
 معرض محرومیت و -احساس - بی‌عدالتی قرار
 دارند و همین امر سبب ترغیب آنان به شرکت در
 جنبش‌های اجتماعی می‌شود. به علاوه، بارگران
 داخلی و بین‌المللی بحران کنونی اقتصاد جهانی،

• جنبش‌های اجتماعی نوین، اکثراً
 بیرون از نهادهای سیاسی و اجتماعی
 مستقری که مردم آنها را در برآورده
 کردن نیازهایشان ناتوان می‌بینند، رخ
 می‌دهند.



چنان بردوش این مردمی که پیش از این هم کم در آمد بوده‌اند، سنگینی می‌کند که به صورت تهدیدی جدی برای بقای مادی، اقتصادی و هویت فرهنگی آنان جلوه گر شده است. از این رو با توجه به فقدان یا عدم دسترسی به نهادهای اجتماعی و سیاسی‌ای که از این مردم دفاع کند، آنان به ناچار - با توسل به جنبش‌های اجتماعی - برای دفاع از خود مهیا می‌شوند. جنبش‌های اجتماعی جهان سوم در عین مشارکتی و تعاونی بودن، رقابتی یا خصمانه هستند. در میان بسیاری از جنبش‌های اجتماعی شدیداً فعال و مردمی، کثیری از جنبش‌های ظاهراً خود به خودی و جنبش‌های محلی روستایی و جنبش سازمانهای شهری وجود دارند که از طریق تولید، توزیع و مصرف به شیوه تعاونی، از حیات اعضای خود دفاع می‌کنند. فی‌المثل می‌توان به نمونه‌هایی چون آشپزخانه‌های تهیه سوپ؛ تولید کنندگان و توزیع کنندگان مایحتاج ضروری از قبیل نان؛ سازمان دهندگان، شاکیان و مذاکره کنندگان و حتی برخی اوقات رزمندگان اشاره کرد که برای به دست آوردن زیربناهای اجتماعی از قبیل زمین کشاورزی یا شهری، آب، برق، جاده و مانند آن تلاش می‌کنند. تنها در ریودورانیرو، بیش از ۱۵۰۰ فقره از این قبیل جنبش‌های اجتماعی محلی وجود دارد و در ۶۰۰ هزار روستای هند، این نوع جنبش‌ها به صورتی فزاینده در حال گسترش هستند.

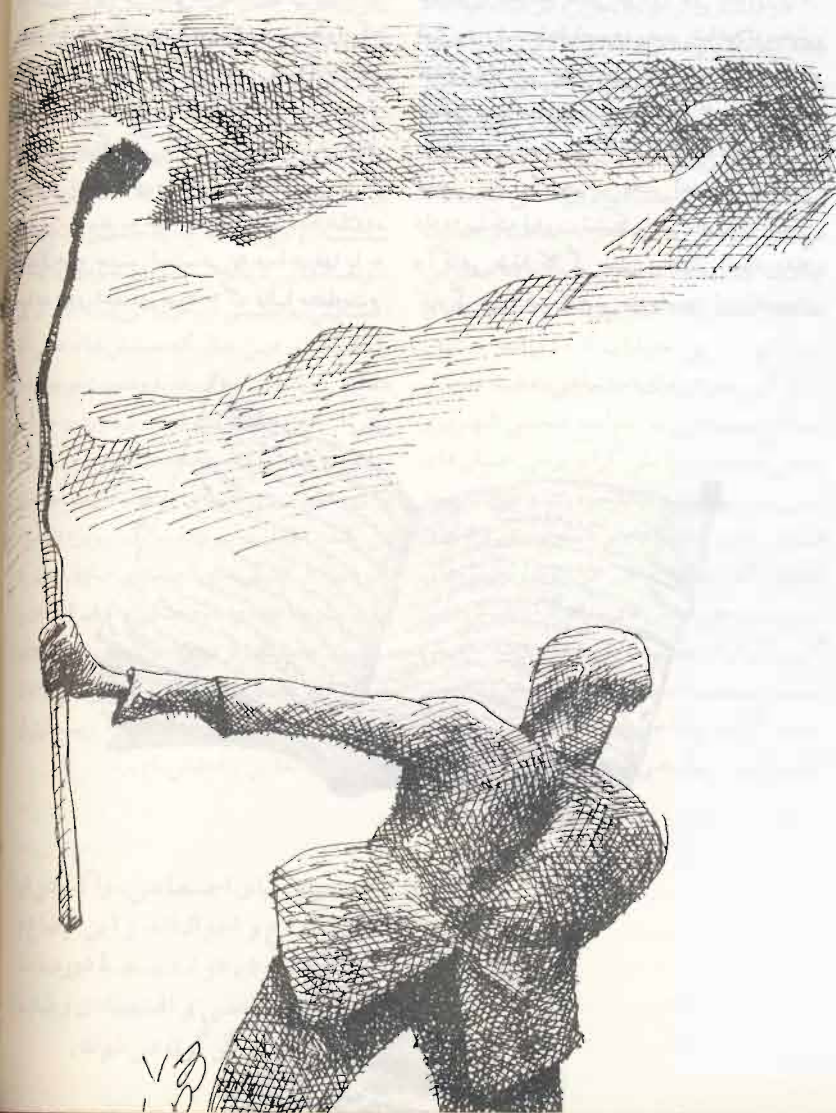
به عبارت دیگر، در بسیاری از نقاط جهان سوم، «مبارزه طبقاتی» نه تنها ادامه دارد، بلکه تشدید نیز شده است؛ اما این مبارزه علیه سرمایه و دولت سرمایه، به شکل جنبش اجتماعی و جنبش اتحادیه‌های - طبقه کارگر «سنتی» درآمده یا خود را از این طریق نشان می‌دهد. جنبش‌ها و سازمانهای اجتماعی عامه مردم، در جامعه وابسته‌ای که در آن چنین جنبش‌هایی، تلاش می‌کنند و بهانه‌ای جهت کسب اختیارات بیشتر برای مردم است، سند و نمود دیگری از مبارزه مردم بر ضد سرکوب و استثمار، به منظور حفظ موجودیت و هویت محسوب می‌شود. در جهان سوم، منطقه، محل، سکونتگاه، شغل، قشر، نژاد، رنگ، قومیت، زبان، دین و مانند آنها، چه به

تنهایی و چه به صورت ترکیبی از آنها، عناصر و عوامل سلطه و رهایی‌اند؛ بنابراین، جنبش‌های اجتماعی و «مبارزه طبقاتی» این مردم به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌باید منعکس کننده چنین ساختها و جریانهای در هم تنیده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باشد.

البته این جنبش‌های مردمی، بی آنکه شباهتی به جنبش‌های دهقانی و کارگری پیشین داشته باشند، از رهبری طبقه متوسط برخوردار بوده‌اند و جالب اینکه اکنون برای سایر اعضای غیر قابل استخدام طبقه متوسط و نخبگان فکری و علمی^{۲۲}

- یعنی کسانی که در مقام رهبران، سازمان دهندگان و مشاوران این جوامع و سایر جنبش‌های اجتماعی عامه مردم جهان سوم؛ از دارند - فرصتهایی جهت اشتغال و امکانی برای رضایت شغلی فراهم می‌آورند.

در برخی موارد، این جنبش‌های محلی با جنبش‌های دینی و قومی که به آنها قدرت اعطا می‌کنند و به دفاع از اظهار هویت مردم باری می‌رسانند، دارای فصل مشترک هستند؛ البته در جهان سوم، جنبش‌های قومی، ملی و مذهبی ارتباط چندانی با عضویت طبقاتی ندارند.



جنبش
(جنبش)
آسیام
جهان
جای د
حرک
سوم،
حزب
ماندن
رشد
نحو

آن
ما
کش

جنبش
شرق
دای
اجت
که
در آ
مفا
نا
صو
هس
سو
قر
سو
جند
فای
اس
بیت
را
تم

چنان بردوش این مردمی که پیش از این هم کم در آمد بوده اند، سنگینی می کند که به صورت تهدیدی جدی برای بقای مادی، اقتصادی و هویت فرهنگی آنان جلوه گر شده است. از این رو با توجه به فقدان یا عدم دسترسی به نهادهای اجتماعی و سیاسی ای که از این مردم دفاع کند، آنان به ناچار - با توسل به جنبش های اجتماعی - برای دفاع از خود مهیا می شوند. جنبش های اجتماعی جهان سوم در عین مشارکتی و تعاونی بودن، رقابتی یا خصمانه هستند. در میان بسیاری از جنبش های اجتماعی شدیداً فعال و مردمی، کثیری از جنبش های ظاهراً خود به خودی و جنبش های محلی روستایی و جنبش سازمانهای شهری وجود دارند که از طریق تولید، توزیع و مصرف به شیوه تعاونی، از حیات اعضای خود دفاع می کنند. فی المثل می توان به نمونه هایی چون آشپزخانه های تهیه سوپ؛ تولید کنندگان و توزیع کنندگان مایحتاج ضروری از قبیل نان؛ سازمان دهندگان، شاکیان و مذاکره کنندگان و حتی برخی اوقات رزمندگان اشاره کرد که برای به دست آوردن زیربناهای اجتماعی از قبیل زمین کشاورزی یا شهری، آب، برق، جاده و مانند آن تلاش می کنند. تنها در ریودوژانیرو، بیش از ۱۵۰۰ فقره از این قبیل جنبش های اجتماعی محلی وجود دارد و در ۶۰۰ هزار روستای هند، این نوع جنبش ها به صورتی فزاینده در حال گسترش هستند.

به عبارت دیگر، در بسیاری از نقاط جهان سوم، «مبارزه طبقاتی» نه تنها ادامه دارد، بلکه تشدید نیز شده است؛ اما این مبارزه علیه سرمایه و دولت سرمایه، به شکل جنبش اجتماعی و جنبش - اتحادیه های - طبقه کارگر «سنتی» در آمده یا خود را از این طریق نشان می دهد. جنبش ها و سازمانهای اجتماعی عامه مردم، در جامعه وابسته ای که در آن چنین جنبش هایی، تلاش می کنند و بهانه ای جهت کسب اختیارات بیشتر برای مردم است، سند و نمود دیگری از مبارزه مردم بر ضد سرکوب و استثمار، به منظور حفظ موجودیت و هویت محسوب می شود. در جهان سوم، منطقه، محل، سکونتگاه، شغل، قشر، نژاد، رنگ، قومیت، زبان، دین و مانند آنها، چه به

تنهایی و چه به صورت ترکیبی از آنها، عناصر و عوامل سلطه و رهایی اند؛ بنابراین، جنبش های اجتماعی و «مبارزه طبقاتی» این مردم به گونه ای اجتناب ناپذیر می باید منعکس کننده چنین ساختها و جریانهای در هم تنیده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باشد.

البته این جنبش های مردمی، بی آنکه شباهتی به جنبش های دهقانی و کارگری پیشین داشته باشند، از رهبری طبقه متوسط برخوردار بوده اند و جالب اینکه اکنون برای سایر اعضای غیر قابل استخدام طبقه متوسط و نخبگان فکری و علمی

- یعنی کسانی که در مقام رهبران، سازمان دهندگان و مشاوران این جوامع و سایر جنبش های اجتماعی عامه مردم جهان سوم در دارند - فرصتهایی جهت اشتغال و امکانی برای رضایت شغلی فراهم می آورند.

در برخی موارد، این جنبش های محلی با جنبش های دینی و قومی که به آنها قدرت اعطا می کنند و به دفاع از اظهار هویت مردم یاری می رسانند، دارای فصل مشترک هستند؛ البته در جهان سوم، جنبش های قومی، ملی و مذهبی ارتباط چندانی با عضویت طبقاتی ندارند.



جنبش (جنبش آسیای جهان جای حرکت سوم، حزب مانند رشد نحو

آن کی

ج ش د ا م م

۱۶۲

جنبش‌های قومی، مذهبی و محلی در جنوب آسیا جنبش هندوها، مسلمانان، سیک‌ها، تامیل‌ها، آسیایی‌ها و بسیاری دیگر) و در سایر نقاط جهان، و شاید شدیدتر و متأثرکننده‌تر از هر جای دیگر در لبنان، مردم را بر ضد هم‌دیگر به حرکت درمی‌آورند. در بسیاری از نقاط جهان سوم، بحرانهای جدی اقتصادی و بحران دولت و مزب در مورد اداره امور، و مهمتر از آن، عقیم ماندن خواسته‌ها و انتظارات پیشین، در جهت بند خواسته‌های مردم برای حفظ هویت خود، به بحرمهمتر و قاطع‌تری عمل می‌کنند تا

منطقه‌ای، قومی، ملی، دینی، جنبش صلح، محیط‌زیست، جنبش زنان و سایر جنبش‌های اعتراضی، با تعلقات اجتماعی گوناگون، به علت و در واکنش نسبت به اوضاع و احوال متغیری شبیه به آنچه در دیگر نقاط جهان وجود دارد، - چه در درون ساخت سیاسی و نهادی موجود و چه از بیرون این ساخت - در حال رشد هستند.

جنبش‌های اجتماعی و قدرت دولت

اکثر جنبش‌های اجتماعی درصدد کسب قدرت دولت نیستند؛ اما خواهان جدایی و

جنبش‌های جوامع کوچک و محلی، اعضای خود را برای تعقیب هدفهای مادی و غیرمادی به حرکت در می‌آورند و سازمان می‌دهند؛ یعنی همان اموری که دولت و نهادهای وابسته به آن، از قبیل احزاب سیاسی، به صورتی غیرعادلاته از ایشان دریغ داشته‌اند. از میان هدفها و روشهای غیرمادی بسیاری از جنبش‌های محلی جوامع کوچک، دموکراسی مشارکتی و حق تعیین سرنوشت، از بقیه عمومی‌تر هستند. و اینها همان چیزهایی هستند - یا احساس می‌شود هستند - که دولتها و نظامهای سیاسی وابسته به آنها از این

جنبه جدید جنبش‌های اجتماعی نوین آن است که جنبش‌های یادشده، اکنون مایلند به جای تعلق به همه آحاد مردم کشور، جنبش طبقه یا قشر خاصی باشند.

• بسیاری از جنبش‌های اجتماعی گذشته - البته نه همه آنها - به نتایجی متفاوت از آنچه هدف خود قرار داده بودند، دست یافته‌اند.

• اگر شرایطی که موجب پدید آمدن یک جنبش اجتماعی و پشتیبانی از آنها شده است، از بین برود، آن جنبش هم از بین می‌رود.

جنبش‌های محلی و بعضاً نژادی، آنچه اصطلاحاً شرق سوسیالیست نامیده می‌شود، به هیچ روی از دایره جنبش‌های جهانی مشهور به جنبش اجتماعی بیرون قرار نمی‌گیرد. ده میلیون مردمی که توسط جنبش همبستگی لهستان به حرکت درآوردند و نیز جنبش‌های گوناگون در چین، مالهای بارزی هستند؛ ولی در عین حال، سایر مناطق اروپای شرقی و حتی اتحاد شوروی نیز به صورت روزافزونی دستخوش جنبش‌هایی مشابه هستند؛ البته به نظر می‌رسد جنبش‌های سوسیالیستی شرق اروپا نیز با توجه به حد وسط نزار گرفتن یا فصل مشترک داشتن شرق سوسیالیستی با غرب صنعتی سرمایه‌داری و جنوب جهان سومی (اگر این تقسیم‌بندیها هنوز فایده یا معنایی هم داشته باشد، گرچه این امری است که پیوسته بیشتر مورد تردید قرار می‌گیرد) بیش از غرب یا جنوب، تعلقات طبقاتی یا قشری را در هم آمیخته، کمرنگ جلوه می‌دهند. در تمامی کشورهای سوسیالیستی، جنبش‌های محلی،

استقلال از دولت‌اند. در نظر بسیاری از شرکت کنندگان و ناظران، این قضیه موضوعی بدیهی است؛ زیرا به دنبال کسب قدرت دولت نبودن، به طور قطع اصل ضروری جنبش‌های اجتماعی است. قدرت دولت می‌تواند به نفعی اساس و هدف اکثر جنبش‌ها بیانجامد. چنین ناسازگاری میان جنبش اجتماعی و قدرت دولت، شاید بیش از هر جا در مورد جنبش‌های زنان مشهود باشد؛ البته برای ناظران و شرکت کنندگان در جنبش‌های اجتماعی، تعریف و حتی توصیف این دو امر بر اساس صفات سلبی - به جای صفات ایجابی - چندان رضایت‌بخش نیست؛ البته اکثر جنبش‌های اجتماعی به علت کوچکی شان که ناشی از جوامع کوچک و محلی است، نمی‌توانند به دنبال دراختیار گرفتن قدرت دولت باشند. در این جنبش نیز، همانند جنبش زنان، مفهوم قدرت دولت یا حتی قدرت حزب سیاسی می‌تواند به نفعی هدفها و ماهیت مردمی آنها منجر شد و

مردم دریغ کرده‌اند. از این رو، جنبش‌های محلی یا در چهارچوب دولت، به دنبال رقم زدن حق تعیین سرنوشت قوی‌تری برای خود می‌روند، یا دولت را به کلی نادیده می‌گیرند و انکار می‌کنند. این اواخر، بسیاری از این دست جنبش‌های محلی چون قارچ در جنوب و غرب، و تا حد کمتری در شرق، رویده‌اند. این جنبش‌ها در جنوب، لزوماً بیشتر متوجه نیازهای مادی - و نفس یقا و ماندن - هستند، حال آنکه در غرب، بسیاری از این جنبش‌ها می‌توانند توجه بیشتری را مصروف دموکراسی مشارکتی مردم عادی محلی کنند. البته نیروی اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی - که خارج از اختیار جنبش‌های محلی عمل می‌کنند - هر یک به طور جداگانه میدان مانور جنبش‌های محلی را تنگ می‌کنند. حتی دولتهای ملی و مردمی هم در مواجهه با نیروهای اقتصاد جهانی که خارج از اختیار آنان است، از قدرت کافی برخوردار نیستند و نمی‌توانند از این جوامع کوچک محلی محافظت کنند. به همین

• نهادی شدن، جنبش‌های اجتماعی
تضعیف می‌کند و قدرت سیاسی دولت
هم آنها را خنثی و بی‌ثمر می‌سازد.

ضایع می‌کند. جنبش‌های قومی، ملی، مذهبی، برخی جنبش‌های صلح و جنبش‌های اجتماعی کوچک با مشکلات مشابهی مواجه‌اند. آنچه این جنبش‌ها، خارج از دولت می‌توانند انجام دهند وارد آوردن فشارهای گاه غیرقابل مقاومت، علاوه بر آن تلاش برای اقدام در داخل دولت، عنوان جزئی از یک حزب سیاسی یا بخشی از دیگر نهادهای دولتی، یا به عنوان یک حزب سیاسی کامل است؛ اما پس از آن، جنبش‌ها، سوی خطر مصالحه بر سر هدف‌ها، از جوش، خروش انداختن یا دفع اعضای خود و نگر خویش به عنوان یک جنبش، سوق داده می‌شوند. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا هدف، وسیله را توجیه می‌کند و آیا هدف راه‌های دیگر - یعنی به وسایل کاملاً نهادی شده و ضد جنبش - بهتر قابل حصول است؟ به علاوه این پرسش هم پیش کشیده می‌شود که آیا اکنون جنبش‌های اجتماعی جدید که خود شکل دهنده احزاب سیاسی‌اند یا به آنها ملحق می‌شوند، جایگزین جنبش‌های اجتماعی قدیم که اغلب به عنوان تشکیلات احزاب سیاسی توده‌ای به وجود آمده بودند، خواهند شد؟ اما در آن صورت، دیگر چه فرقی بین جنبش‌های اجتماعی جدید و قدیم وجود خواهد داشت و چه بر سر جنبش‌های اجتماعی غیردولتی، ضد دولتی و ماورای دولتی، و نیز احساسات حزبی و هیجانان و حرکتهای اعضای این جنبش‌ها خواهد آمد؟ شاید برای پاسخ به این سؤال باید درصدد

بدین ترتیب، مردم براساس امور دینی، قومی، ملی، نژادی، جنسی، مسائل مربوط به محیط زیست و صلح، به اضافه امور مربوط به اجتماعات کوچک و مقولات «منفرد» گوناگون، به صورت عمدتاً حفاظتی و دفاعی، به جنبش‌های اجتماعی شکل می‌دهند یا به آن محلق می‌شوند. اکثر این جنبش‌ها، مستقل از دولت و نهادها و احزاب سیاسی مرتبط با آن، خود را سازمان می‌دهند و بسیج می‌کنند. این جنبش‌ها، برای تعقیب هدفهای خود، دولت یا نهادهای آن، بویژه عضویت یا مبارزه در احزاب سیاسی را شایسته یا مناسب نمی‌دانند. در غرب، جنوب و شرق، نیروی جنبش‌های اجتماعی معاصر و عضویت در آنها، در واقع بازتاباننده یأس و ناامیدی مردم از جریانها، احزاب سیاسی، دولت، تسخیر قدرت دولت و جستجو برای بدیلهاست. شکست جهانی مشهود احزاب و رژیمهای چپ انقلابی و اصلاح‌گرا در بیان شایسته اعتراضهای مردم و عرضه کردن بدیلهایی مقبول و ماندگار، عامل اصلی اقبال بیشتر مردم به جنبش‌های اجتماعی بوده است؛ البته در بسیاری موارد، اعتراضهای مردم، علیه دولت و نهادهای آن است و در برخی موارد جنبش‌های اجتماعی با توسل به فشارهای اکثراً بیرونی - و بندرت درونی - درصدد تأثیرگذاری بر اقدامات دولت هستند. تنها معدودی از جنبش‌های قومی و ملی، و برخی از جنبش‌های دینی در جهان اسلام، به دنبال دولت خاص خود هستند.

با این حال یکی از مشکلات مهم جنبش‌های اجتماعی، همزیستی با دولتهای ملی، نهادها، جریانها و احزاب سیاسی مرتبط با آن است. نمونه روشن این مشکل، حزب یا جنبش سبزها در آلمان غربی است. جناح واقع‌گرا^{۲۴} معتقد است که دولت، پارلمان، احزاب سیاسی و غیره، واقعیات زندگی‌اند و جنبش باید مزایای این نهادها را در نظر داشته باشد و از آنها استفاده کند و نیز بر آن است که بهترین شیوه عمل برای رام کردن این نهادها، نفوذ از درون و همکاری با دیگران است. جناح بنیادگرا^{۲۵} معتقد است که مشارکت در نهادهای دولتی و ائتلاف با سایر احزاب سیاسی چون سوسیال‌دموکرات‌ها، هدفهای سبزها را به سازش می‌کشاند و ارزشهای بنیادگرایانه را که تقویت‌کننده یک جنبش است،

علت است که جوامع محلی می‌کوشند بر مبنای قدرت و اختیار خود از خویش محافظت کنند؛ شاید هم علت این باشد که این جوامع از بی‌قدرتی بیشتری - نسبت به دولت - برخوردارند؛ از این رو اقدام و راهبری جمعی، آگاهانه مورد تعقیب و مراقبت قرار می‌گیرد و از تمرکز قدرت، به عنوان امری تباه‌کننده و فسادآور - به تعبیر اکونوی^{۲۳} آن - پرهیز می‌شود.

روی دیگر سکه - بویژه در جریان بحران اقتصادی - عجز و ناامیدی بسیاری از مردم در ارتباط با خود اقتصاد است. «رشد اقتصادی»، «توسعه اقتصادی»، «هدفهای اقتصادی»، «وسایل اقتصادی»، «ضرورت‌های اقتصادی»، «ریاضت اقتصادی» و بسیاری شعارها و راه‌حل‌های اقتصادی‌ای از این دست، نیازهای محلی؛ شخصیتی و معنوی و حتی نیاز به رفاه مادی مردم را برطرف نمی‌سازد. علاوه بر این، نهادهای - دولتی - سیاسی، بیشتر از آنکه به عنوان چاره‌سازان یا حتی راهنمایان رضایت‌بخش برای این ضروریات اقتصادی مورد نظر فهمیده شوند، به عنوان خدمتکارانی جهت این امور درک می‌شوند. بنابراین تعجبی ندارد اگر زنان - که بویژه از اقتصاد لطمه می‌بینند - در صفوف مقدم جنبش‌های اجتماعی ضد اقتصادی یا غیر اقتصادی و فوق صنعتی که در پی ارائه یا جستجوی راه حل و رهنمود هستند، قرار داشته باشند.

بسیاری از جنبش‌های اجتماعی نیز واکنشی نسبت به عجز مردم در قبال نیروهای سیاسی - اقتصادی خارج از کنترل ایشان و احساس بی‌عدالتی در این زمینه محسوب می‌شوند. آبخشور بسیاری از این نیروهای اقتصادی، در بحران اقتصاد جهانی نهفته است و این موضوعی است که گاهی درک می‌شود و گاهی هم نه. مردم هر روز بیش از پیش، دولت و نهادهای آن، بویژه احزاب سیاسی را در مواجهه با این نیروهای قدرتمند، بی‌تأثیر به حساب می‌آورند. هم دولت و هم نهادها، به اضافه جریانها و احزاب سیاسی موجود، مردمی که را در چنگال این نیروها گرفتار آمده‌اند، به حال خود وامی‌گذارند و آنها هم، به ناچار، به وسایلی دیگر - از طریق جنبش‌های اجتماعی خود - در قبال این نیروها واکنش نشان می‌دهند.



نویسن این پرسش با بررسی چرخه حیاتی جنبش‌های اجتماعی برآمد و به دنبال جایگزینی جنبش‌های جدید به جای جنبش‌های گذشته^{۲۶}

۱- جنبش‌های اجتماعی و دگرگونی اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی، علی‌رغم دفاعی بودن، بدون‌دینها و رابطه‌شان با دولت، از عوامل مهم دگرگونی اجتماعی و بینش نو محسوب می‌شوند؛ البته یکی از دلایل اهمیت جنبش‌های اجتماعی، بی‌اعتباری دولت و سایر نهادهای اجتماعی و فرهنگی نزد این جنبش‌هاست، به نظر آنها، چنین نهادهایی در اقدام به نفع اعضای خود ناتوان یا بی‌ رغبت هستند. چنانکه پیش‌تر اشاره کردیم، جنبش‌های اجتماعی در واقع ننگانی به منصفه ظهور می‌رسند که نهادهای بزور یا وجود ندارند یا در انجام وظایف خود ناکت خورده‌اند یا از منافع مردم تخطی کرده، بر ضد آن اقدام می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی غالباً در جایی یا به میدان می‌گذارند که روشنگاران به اندرون گریخته باشند. گرچه بسیاری از جنبش‌های اجتماعی، بویژه نهضت‌های دینی، به تقدس شیوه‌ها و ارزش‌های سنتی پناه می‌برند؛ اما سایر جنبش‌های اجتماعی، از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و سایر جهات نوآرند. با این حال اگر شرایطی که موجب پدید آمدن یک جنبش اجتماعی و پشتیبانی از آنها شده است، از بین برود، آن جنبش هم از بین می‌رود. اگر جنبشی به هدف‌هایش نائل شود یا این هدف‌ها به هدف‌هایی بی‌مناسبت تبدیل شوند، آن جنبش از دواسته‌هایش دست می‌کشد، رmqش را از کف می‌دهد و رنگ می‌بازد یا متحجر می‌شود.

بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی، دگرگونی‌های فرهنگی و تحولات اقتصادی، بصورت نهادها، نیروها و مناسباتی هستند که در حال جنبشی اجتماعی یا جریانی سیاسی در یک دولت ملی محسوب نمی‌شوند. توسعه اقتصادی جهان، صنعتی شدن، دگرگونی‌های تکنولوژیک و «نوسازی» اجتماعی و فرهنگی، بدان‌هم از جنبش‌های اجتماعی یا نهادهای

هدایت نشده‌اند. دخالت این جنبش‌ها و نهادها عمدتاً حالت عکس‌العملی دارد تا جنبه تشویقی. گرچه مداخله دولت را نباید مانند طرفداران بازار آزاد دست کم گرفت؛ اما در صحنه اقتصاد جهانی که دورها و روندها اکثریت خارج از اختیار هستند، محدودیت‌های چنین مداخله‌ای، بیشتر از موارد دیگر است. اکنون حتی مالکیت و برنامه‌ریزی دولتی سوسیالیستی نیز قادر به هدایت یا حتی مقابله با نیروهای اقتصاد جهانی نیست.

این اوضاع و احوال باید موجب واقع‌بینی و کرنش بیشتری نسبت به دورنمای جنبش‌های اجتماعی - یا نهادهای سیاسی - و سیاست‌هایشان برای مقابله یا حتی تغییر، به جای گریختن از نیروهای اقتصادی جهان شود؛ اما چنین نشده است. به عکس، نیروهای قدرتمند و غیرقابل کنترل اقتصاد جهانی - بویژه در دوره بحران کنونی اقتصاد جهانی - همان نیروهایی هستند که جنبش‌های اجتماعی را به پاداشته‌اند و این جنبش‌ها مدعی استقلال و مصونیت در قبال این نیروها هستند و برای دور نگه داشتن اعضای خود از این نیروها یا غلبه آمدن بر آنها، به ایشان اطمینان می‌دهند. در هر حال عمده جذابیت بسیاری از جنبش‌های اجتماعی، دقیقاً ناشی از نیروی اخلاقی وعده‌هایی است که برای رهاندن اعضای خود از احساس عمیق محرومیت غیرعادلانه از حوایح مادی و منزلت اجتماعی و هویت فرهنگی عرضه می‌دارند؛ بنابراین، امیدهای غیرعقلاتی ذهنی به رستگاری، جهت مواجهه با واقعیت، به صورت خواسته‌های عقلانی عینی جلوه گر می‌شود و جسم و روح فرد را با مشارکت فعالانه در جنبش‌های اجتماعی، به خدمت می‌گیرد.

در این باب، اشاره به جنبش‌های اجتماعی - «ضدسیستمی» (مثلاً به صورتی که امین و والرشتاین گفته‌اند) نیازمند توضیح است. بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در واقع ضدسیستمی هستند، بدین معنی که این جنبش‌ها و اعضایشان، سیستم یا برخی از جنبه‌های وابسته به آن را به مبارزه می‌طلبند یا با آن به نبرد می‌پردازند؛ البته تنها معدودی از جنبش‌های اجتماعی یافت می‌شوند که برای تخریب مطلق سیستم یا تخریب و جایگزینی آن با سیستمی

پیش بگیرند یا در زمان موفقیت کماکان ضدسیستمی باقی بمانند. شواهد تاریخی قاطعی وجود دارد که نشان می‌دهد جنبش‌های اجتماعی، بدین معنی، ضدسیستمی نیستند. چنانکه پیش‌تر ملاحظه کردیم، عواقب اجتماعی خود جنبش‌های اجتماعی، بندرت جنبه ترا کمی دارند. علاوه بر این آثار و عواقب جنبش‌های اجتماعی، اغلب ناخواسته‌اند به طوری که این عواقب، اگر محصول انتخاب خود سیستم نباشند، بندرت در آن ادغام می‌شوند. بدین ترتیب، تقویت شدن سیستم توسط جنبش‌های اجتماعی - جنبش‌هایی که ضدسیستمی بودند، ولی ضدسیستمی بودن خود را بروز نداده بودند - خاتمه می‌یابد. شواهد ناچیزی وجود دارد که از تفاوتی چندان، میان آینده و گذشته جنبش‌های اجتماعی و آثار و عواقب آن حکایت کند. در واقع، وسایل، هدف‌ها و آثار سیستمی جنبش‌های اجتماعی - حتی اگر برخی‌شان بعدها هم مورد توجه قرار گیرند - تنها با تغییر پیوندهای سیستمی این سیستم است که می‌توانند آن را دگرگون کنند.

۷- گسست^{۲۷}، و گذار به سوسیالیسم در جنبش‌های اجتماعی

شاید جنبش‌های اجتماعی، امروز و فردا به عنوان تفسیرکنندگان و ارائه‌دهندگان راه‌حلهای جدیدی برای معضل «گسست» از سرمایه‌داری و «گذار به سوسیالیسم» در نظر گرفته شوند. گسستن کشورهای وابسته جنوب، از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و چرخه‌های آن، در طول دوران طولانی پس از جنگ، ممکن بودن این امر را به اثبات رساند؛ اما دولتهای سوسیالیست شرق و اقتصادهای برنامه‌ریزی شده‌ی ایشان، در خلال بحران کنونی اقتصاد جهانی، مجدداً به اقتصاد جهانی و چرخه‌ها و تحولات تکنولوژیک آن پیوند خورده‌اند. امروزه در هیچ کجای جهان، هیچ دولت یا اقتصاد ملی یا حتی هیچ حزب سیاسی، گسستن اقتصاد ملی از اقتصاد جهانی را به عنوان یک قضیه سیاسی، جدی نمی‌گیرد. بنابراین فرض «گسستن»، مستلزم یک ارزیابی دوباره و دردآور از ناحیه آن کسانی - از جمله یکی از نویسندگان این مقاله (گوندرفرانگ)

است که بر این موضوع به عنوان یک انتخاب و بلکه یک ضرورت انگشت تأکید گذاشته‌اند.

البته اگر امروزه و در آینده قابل پیش بینی، دولتها و اقتصادهای ملی، مستقل نباشند یا نتوانند که مستقل باشند، شاید ضروری باشد فکر «گسترن» به جای آنکه به کلی کنار گذاشته شود، از نو تفسیر شود.

معضل «گسترن» را می‌توان با توسل به پیوندهای جدید و متفاوتی که بسیاری از جنبش‌های اجتماعی می‌کوشند بین اعضای خود با جامعه، و در درون خود جامعه برقرار کنند، از نو تفسیر کرد. جنبش زنان و برخی جنبش‌های زیست‌محیطی از مصادیق این کوشش جدید هستند. بسیاری از جنبش‌های اجتماعی که در صدد محافظت جسمی و روحی اعضای خود در مقابل ترک تازیه‌های دوره‌ای اقتصاد جهانی‌اند، از انواع متفاوتی از پیوند با اقتصاد و جامعه را به اعضای خود عرضه می‌دارند و آنها نیز این پیوندهای جدید را برای کمک به تغییر اوضاع به کار می‌گیرند. شاید برای فهم این پیوند خوردنهای متفاوت یا پیوندهای دگرگون شده ضروری باشد مفهوم «گسترن» اصلاح شود. در این صورت، جنبش‌های اجتماعی، امروزه در حال تبدیل برخی پیوندها به پیوندهای متفاوتی برای اعضای خود هستند. این موضوع در مورد آن دسته از جنبش‌های دینی و معنوی که مدعی عرضه مصونیت و محافظت از گزند این جهان دین‌زدایی شده^{۲۸} برای معتقدان راستین خود هستند و برای آن دسته از جنبش‌های اقلیتهای قومی که در میان اعضای خود به دنبال اثبات هویت، و با جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند به دنبال برقراری پیوندهای جدید هستند، نیز صادق است.

به همین صورت، معضل و دورنمای انتقال به سوسیالیسم را هم می‌توان به اعتبار تجربه سوسیالیسم موجود و جنبش‌های اجتماعی معاصر، از نو تفسیر کرد.

سوسیالیسم موجود، ناتوانی خود را در گسستن از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به اثبات رسانده است. به علاوه، این سوسیالیسم گرچه - با بسیج منابع انسانی و مادی - در ترویج رشد گسترده^{۲۹} به موفقیت‌هایی دست یافته است؛ اما در

فراهم آوردن رشد عمقی^{۳۰} لازم، از طریق توسعه تکنولوژی، شکست خورده است. در واقع ثابت شده است که همان برنامه‌ریزی دولتی که برای رشد ملی مقتدرانه و مطلق صنعتی، مطلوب بود، برای توسعه تکنولوژی رقابتی در اقتصاد شدیداً متغیر جهانی، فاقد توانایی است. تشکیلات سیاسی مرتبط با سوسیالیسم موجود نیز، در داخل کارآیی، و در خارج جذابیتش را از دست داده است. مهمتر از همه آنکه، بیش از پیش دارد آشکار می‌شود که جایگزینی اقتصاد موجود سرمایه‌داری جهانی با یک آینده «سوسیالیستی» بهتر، از طریق سوسیالیسم موجود میسر نمی‌شود. همانطور که یوزف پایستکا^{۳۱}، - برنامه‌ریز لهستانی - در نشست اخیر مدرسه مرکزی برنامه‌ریزی و آمار ورشو اظهار داشت، سوسیالیسم موجود بر روی جاده متوقف شده و از حرکت باز مانده است. چنانکه یکی از نویسندگان حاضر اشاره کرده است، جهان سوار بر قطاری سریع‌السیر، در مسیر اصلی به پیش می‌تازد. گرچه همانطور که پایستکا می‌گوید، ممکن است در نهایت از تونل دوزخ سردر آورد.

در واقع سوسیالیستهای تخیلی - که مارکس به خاطر تخیلی بودن و غیرعلمی بودن محکومشان می‌کرد - می‌توانند مدعی شوند که بسیار کمتر از سوسیالیستهای فرضاً علمی، که معلوم می‌شود دیدگاهشان به جای واقع‌گرایانه بودن، خیال‌پردازانه بوده؛ تخیلی هستند. سوسیالیستهای تخیلی که به صورت مستقیم، اما عملی، در صدد تغییر جامعه‌های کوچکتر بودند - تغییری که در آن حاجتی به قدرت دولت نیست - بیش از سوسیالیستهای علمی واقع بین بوده‌اند. جریان سوسیالیستهای تخیلی به جنبش‌های اجتماعی روزگار ما بیشتر شباهت دارد تا به جریان سوسیالیستهای علمی عصر حاضر. آنچه مهمتر است اینکه، بسیاری از سوسیالیستهای تخیلی، برخی دگرگونی‌های اجتماعی را - بویژه در زمینه روابط بین‌مرد و زن - پیشنهاد و دنبال کرده‌اند که سوسیالیستهای علمی رها یا فراموش کرده بودند. بارباراتیلور^{۳۲}، مبارزه سوسیالیستهای تخیلی پیرو رابرت اوون^{۳۳} را برای کسب حقوق زنان، و در مواردی که زمینه مهیا بوده، مبارزه برای عملی ساختن حقوق زنان و

• جنبشی که آیت الله خمینی در ایران، و برخی پیروان ایشان در سایر نواحی جهان اسلام به راه انداختند، مورد چشمگیری، و در جای خود، توده‌ای نریز و موفقترین بسیج دوران اخیر است.

مبارزه برای دموکراسی مشارکتی و نیز اهمیت همسانی را که این موضوع برای وابستگان، سوسیالیسم تخیلی فوریه^{۳۴} و سن‌سیمون دارد، در آثار طور مستند نشان داده است. مشارکت، در آثار اولیه مارکس نیز به منزله یادزهری در مقابل «با خودبیگانگی» وجود داشت و «با خودبیگانگی» همان موضوعی است که موجب اشتغال خاطر را فراهم کرده بود که امروزه نیز موجب دل‌نگرانی بسیاری از جنبش‌های اجتماعی است. بنابراین برخی از جنبش‌های اجتماعی معاصر می‌توانند از آشنایی بیشتر با هدفها، تشکیلات و تجربه سوسیالیستهای تخیلی اولیه و نیز برخی آنا‌رشیست‌ها بهره‌گیرند.

با این اوصاف، گذار واقعی به راه‌حل «سوسیالیستی»، برای جان‌نشین کردن آن به جای اقتصاد جهانی حاضر، جامعه و سیاست موجود را، بیشتر باید در میان جنبش‌های اجتماعی سران گرفت. جنبش‌های اجتماعی نه تنها باید برای نجات بیشترین تعداد ممکن مردم از هر ورطه تهدید کننده‌ای، دخالت کنند؛ بلکه می‌باید به عنوان فعالترین عاملان برقراری پیوندهای جدید برای دگرگون ساختن جهان، براساس جهت‌گیری‌های نوین در نظر گرفته شوند. به علاوه، گرچه برخی جنبش‌های اجتماعی جزئی‌تر از قالبهای ملی و کشوری‌اند، و معدودی ملی یا بین‌المللی هستند - یعنی بین چند کشور مشترکند - اما بسیاری از جنبش‌ها، مانند جنبش زنان، جنبش صلح و جنبش‌های زیست‌محیطی را می‌توان فراملی - یعنی غیرکشوری - یا جنبش براساس رابطه میان آحاد مردم با همدیگر در نظر گرفت. از این رو شاید چندان تعجب‌آور نباشد اگر بیشتر جنبش‌های فراملی در میان جنبش‌های اجتماعی، مایه گرفته از شهرهای بزرگ یافت شوند تا در میان جنبش‌های خرد جزئی در جهان سومی که خود، وابسته و قطعه قطعه شده است. البته دگرگونی‌ای که براساس اجتماع گرایانه^{۳۵} باشد، اگر با هدایت و عاملیت جنبش‌های اجتماعی صورت گیرد، نریز و متلون‌تر از هر نوع «سوسیالیسم فریبده» خاص یک کشور»، که قصه‌ای مکرر شده است، خواهد بود.



کشورهای قوم گرا - ملی گرای همسایه هستند . اگر جوامع از لحاظ دینی و قومی یک دست باشند ، ممکن است اشتراک یا ائتلافی با جنبش های بزرگتر صورت گیرد .

امکان سازگاری یا ائتلاف بین جنبش های اجتماعی مختلف ، هنگامی که این جنبش ها دارای شرکت کنندگان یا اعضای مشترک و یا دشمنان مشترک باشند ، افزایش می یابد . عضویت مشترک زنان در جنبش های اجتماعی گوناگون ، پیش از این هم مورد توجه بوده است ؛ البته عضویت مشترک ، شامل افراد و بویژه آحاد زنانی که در آن واحد یا در زمانهای متوالی ، خود را وقف شرکت فعالانه در جنبش های اجتماعی مختلف می کنند ، نیز می شود . این افراد از موقعیت مهمی در برقراری پیوندها در میان جنبش های اجتماعی مختلف برخوردارند . به علاوه ، چنین پیوندهایی می تواند از مشخص کردن یک یا چند دشمن اصلی نشأت گرفته باشد ، دشمنانی چون یک دولت معین ، برخی نهادها یا گروههای مسلط اجتماعی ، نژادی یا قومی ؛ یا حتی دشمنان کمتر قابل تشخیصی چون «غرب» ، «امپریالیزم» ، «سرمایه» ، «دولت» ، «بیگانگان» ، «مردان» ، «قدرتمندان» یا «سلسله مراتب» . علاوه بر این ، هنگامی که مردم در می یابند در قبال این دشمنان باید از خود دفاع کنند ، امکان ائتلاف ، همه گیر شدن و قدرت گیری بسیج اجتماعی افزایش می یابد .

در میان جنبش های اجتماعی ، همچنین زمینه هایی برای کشمکش و رقابت وجود دارد . جنبش های ادیان ، اقوام و نژادهای مختلف با یکدیگر نزاع و رقابت می کنند ؛ اما همه این قبیل جنبش ها ، با جنبش زنان و جنبش صلح هم از در خصومت و رقابت وارد می شوند . تمامی جنبش های دینی ، قومی و ملی واقعی - به اضافه جنبش های طبقه کارگر ، جنبش های مارکسیستی شرق و احزاب سیاسی - منافع زنان را نفی و فدا می کنند . به علاوه ، این جنبش ها به صورت موفقیت آمیزی با جنبش زنان ، که پیش تر از حمله سخت جنبش های دینی و قومی و ملی سود برده بود و اکنون عقب نشینی کرده است ، به رقابت می پردازند . به نظر می رسد دین و ملی گرایی یا

مواد اتمی^{۳۷}» بروز می دهند . در عوض ، در غرب ، جنبش های زیست محیطی و جنبش سبزها دارای هدفها و اعضای مشترکی با جنبش های صلح ، زنان و جنبش های محلی اند . بنابراین ، آن دسته از جنبش های زنان ، صلح ، محلی و زیست محیطی که دنباله روی از قدرت دولت و گرفتاری در تار و پود نهادهای سیاسی را کنار گذاشته اند ، امکانات بی شماری را برای ائتلاف میان جنبش های اجتماعی فراهم می آورند . به علاوه ، در سایه تفوق زنان ، این جنبش ها از خود روح جمعی ، دموکراسی مشارکتی و حمایت متقابل بیشتر و یک شبکه روابط عرضی را به جای روابط طولی سلسله مراتبی در میان اعضای خود به نمایش می گذارند .

زمینه های دیگر اشتراک اعضا و سازگاری یا ائتلاف را می توان در جنبش های دینی ، قومی - ملی و نژادی مشاهده کرد . جنبشی که آیتا... خمینی در ایران ، و برخی پیروان ایشان در سایر نقاط جهان اسلام به راه انداختند ، موردی چشمگیر و در جای خود ، توده ای ترین و موفقترین بسیج دوران اخیر است . جنبش سیک ها در ایالت پنجاب ، تامیل ها در سریلانکا ، آلبانیایی های ایالت کوزوو و در یوگوسلاوی ، کاتولیک های ایرلندی در ایرلند شمالی و شاید جنبش همبستگی در لهستان را هم بتوان از جمله این موارد محسوب کرد ؛ اما مهم است که این جنبش های دینی - قومی - ملی ، ضمناً به دنبال قدرت دولت یا استقلال نهادی و گاه ادغام در

۸- ائتلاف و اختلاف در میان جنبش های اجتماعی

بدون اینکه قصه رهنمود دادن در کار باشد ، باید گفت که تحقیق درباره موارد محتمل ائتلاف ، و اشتراک یا ائتلاف در میان انواع مختلف جنبش های اجتماعی می تواند مفید واقع شود . آریستوفان ، قرن ها پیش از این ، در نمایشنامه «لیستراتا» رابطه میان زنان و صلح را یادآور شده است . «رایان ایسلر^{۳۸}» (۱۹۸۷) ردهای این رابطه را در جامعه اشان تا زمانهای دورتری هم تعقیب کرده است . امروزه جنبش های زنان و جنبش های صلح دارای اعضا و رهبران مشترک اند و بعضاً فرصتهایی برای ائتلاف عرضه می دارند . همچنین می توان اشتراک در رهبری ، عضویت و مشارکت جدی را بین جنبش های زنان و جنبش های ملی نیز مشاهده کرد . زنان - بویژه در امریکای لاتین - در جنبش های محلی فعال اند ، خصوصاً در مواردی که آن جنبش ها به دیدگاههای فمینیستی محتاج می شوند و برخواسته هایشان اصرار می ورزند ؛ نواسته هایی که در خدمت دگرگونی این جنبش ها و جامعه هایشان و ایجاد جامعه مورد نظر هستند . در غرب نیز بین جنبش های محلی و جنبش های صلح وجه اشتراکی - گرچه کمتر - وجود است و این جنبش ها که با رهبری زنان برجستگی خاصی یافته اند ، خود را مثلاً در قالب جنبش های طرفدار جوامع «عاری از سلاحها و

• تمسک به دین ممکن است منبع مهم یا حتی تنها منبع برانگیزانیدن مردم علیه یک رژیم ستمگر یا برای غلبه بر محرومیت و اوضاع با خود بیگانه، باشد.

حتی ترکیبی از این دو، منافع جنبش زنان را زیرپای می گذارد. در ویتنام، نیکارا گونو و دیگر کشورها، زنان ابتدا به صورت فعالی در جنبش شرکت داشتند و از مبارزه ملی سود بردند؛ اما بعدها مشاهده کردند که منافعشان در پای اولویت «منافع ملی»، و در نیکارا گونو به پشت گرمی کلیسای کاتولیک، قربانی می شود. بسیاری از جنبش های ملی گرایانه و جنبش های آزادبخش ملی، در نقاط مختلف آسیا و آفریقا نیز به همین شکل، جنبش اقلیتهای قومی یا سایر جنبش ها و منافع آنها را نادیده گرفته، انکار می کنند و حتی زیرپای می گذارند، یا با آنها به مبارزه می پردازند.

جنبش های اجتماعی همچنین غالباً دچار کشمکش های داخلی درباره هدفها و شیوه هایشان هستند؛ البته هنگامی که جنبش های اجتماعی، بویژه به خاطر مقاصد تاکتیکی موقت با همدیگر اختلاف کرده اند، ممکن است اعضایشان دارای هدفهای متفاوت یا حتی متضاد و اختلاف نظرهایی در زمینه اولویت شیوه ها باشند. این موضوع در میان جنبش های ضد امپریالیستی، سوسیالیستی و جنبش های آزادبخش ملی جهان سوم عمومیت داشته است. در هم آمیختن جنبش های دینی با سایر جنبش های اجتماعی، مثلاً آمیزش عناصر شاخص الهیات رهایی بخش با این جنبش ها نیز بالقوه، آبدستن اختلافات داخلی است. در واقع به نظر می رسد اکثر جنبش های دینی یا جنبش های دارای جهت گیری غلیظ دینی، با خود نطفه اختلافات داخلی بین هدفهای مترقیانه، واپس گرایانه و گریزگرایانه را حمل می کنند. تمسک به دین ممکن است منبع مهم یا حتی تنها منبع برانگیزانیدن مردم علیه یک رژیم ستمگر یا برای غلبه بر محرومیت و اوضاع با خود بیگانه کننده باشد. دین، بدین مفهوم، می تواند یک امکان و انتخاب رهایی بخش و مترقیانه فراهم آورد؛ چنانکه در مورد الهیات رهایی بخش و جنبش های محلی مرتبط با کلیسا، در امریکای لاتین؛ کلیسای کاتولیک لهستان؛ جنبش برضد شاه در ایران و برخی جنبش های دفاعی محلی قومی-دینی در آسیا را فراهم آورد. اما همین دین و کلیسا ممکن است در خود حامل عناصر

مهم واپس گرایانه و ارتجاعی هم باشد. چنانکه مثلاً عناصر واپس گرا و گریزگرا، بازگشت به عصر طلایی قرن هفتم اسلامی و محو همه آثار غربی شدن را پیش می نهند. مصداق واپس گرایی واقعی، آن تلاشهای اسلامی و کاتولیکی ای است که مسیر گسترش تحولات مترقیانه در زمینه روابط زن و مرد - از جمله طلاق، کنترل موالید، فرصتهای اقتصادی - اجتماعی برای زنان - و سایر آزادی ها و حقوق مدنی را سد می کنند یا به عقب باز می گردانند. در واقع، در غرب، شرق و جنوب، دین بیش از آنکه دست افزار نیروهای مترقی باشد، دست آویز ارتجاع است.

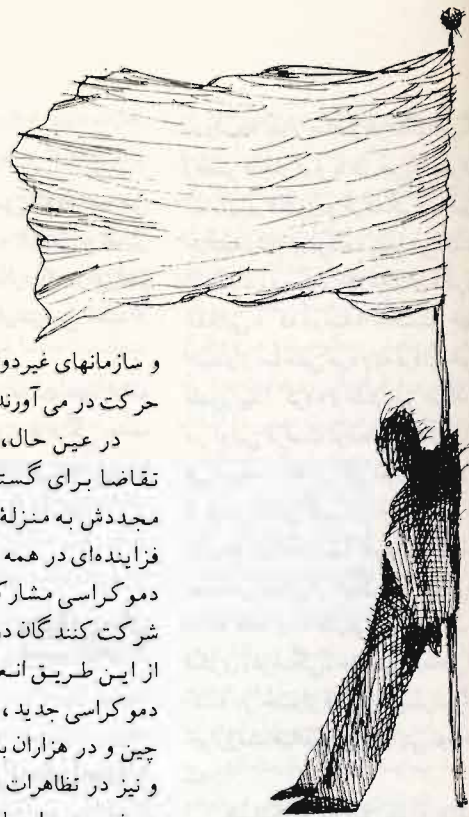
۹- بی اعتباری خیرخواهی بیرونی برای جنبش های اجتماعی

تا زمانی که جنبش های اجتماعی ناچارند در حین حرکت برای خود نسخه بپیچند، نمی توانند هیچ نوع تجویز و توصیه بیرونی را در باب اینکه به کجا باید بروند و چگونه باید به آنجا برسند، به کار بندند. جنبش های اجتماعی، بویژه نمی توانند آن نوع طرحها و برنامه هایی را که اسمیت و مارکس از آن پرهیز می کردند - اما در میان آنان که مدعی سخن گفتن به نام ایشانند، مقبولیت فراوان دارد - مورد استفاده قرار دهند. به همین دلیل، برای جنبش های اجتماعی، درک و پیروی از خیرخواهی روشنفکران و دیگر مردمان صادق و خیرخواه، دشوار است. شاید نامناسبترین توصیه ها را بتوان توصیه ناظرانی که در جنبش مشارکت ندارند - مانند ما نویسندگان این مقاله؟ - قلمداد کرد. اما از سوی دیگر، بسیاری از جنبش های اجتماعی می توانند از نگرش و مهارت تشکیلاتی اعضای خود و گاه از نگرش و مهارت افراد غیرعضو که ممکن است حامل بینشها و یا تجاربی از سایر جنبش ها، احزاب و نهادها باشند، سود ببرند و سود هم می برند. بسیاری از جنبش های محلی از حمایت نهادهای بیرونی، از قبیل کلیساها، سازمانهای غیردولتی، و گاه از حمایت دولت برخوردار یا حتی به آن وابسته اند. چنین وابستگی و کمک گیری این خطر را در بردارد که رهبران و واسطه های ارتباط، رهبری و هدفهایش و حتی

خود جنبش اجتماعی را به همسویی با این نهاد سوق دهد. با این حال، آنچه بیش از هر مسئله جنبش های اجتماعی را صاحب شخصیتی متمایز می کند، این است که آنها باید کارهای خود را به شیوه خاص خود به انجام رسانند. در واقع شاید مهمترین مسئله ای که جنبش های اجتماعی باید برای اعضای خود و نیز سایرین عرضه کنند، شیوه مشارکتی خاصی برای آنان، خود دگرگونی^{۳۸}، نگرش آزمایش، خطا و قابلیت تطابق است. از این جهت امیدی که آنان برای آینده نوید می دهند، کاذب است.

۱۰- دموکراسی مدنی^{۳۹} جدید

در نهایت ممکن است سؤال شود، جنبش های اجتماعی چگونه در عین حال که دوری، موقتی، دفاعی، ضعیف و اختلال برانگیزند (بخشهای ۳، ۶ و ۸) می توانند پیوند های جدیدی برقرار کنند که در خدمت دگرگونی جامعه امروز باشد (بخش ۷). پاسخ را می توان در مشارکت و سهم شدن جنبش های اجتماعی در دموکراسی گسترش یافته و از نو تعریف شونده جامعه مدنی جستجو کرد و احتمالاً یافت. چه در سنت و عمل بورژوازی، چه در سنت و عمل سوسیالیستی، تشکیل دولت و برقراری قدرت در بهترین موقعیت صورت گرفت و دموکراسی نخست بر حسب مشارکت سیاسی و اقتصادی در امور دولتی تعریف شد. با این حال، نهاد دولت و قدرت دولت در جامعه مدنی غرب، شرق و جنوب، آشکارا هر روز کمتر از پیش، از شایستگی پاسخگویی به بسیاری از امور اجتماعی و فردی برخوردار می شود. نیروهای اقتصادی و سیاسی جهانی که خارج از اختیار دولت اند، دولت را در قبال خارج تضعیف کرده، آن را از صلاحیت برآوردن منافع شهروندان در داخل، ساقط می کنند. در عین حال، امور «مدنی» و متنوع اجتماعی، فرهنگی و فردی شهروندان، - گر چه به صورت منفی و نامناسب - توسط نهادهای دولتی یا از طریق قدرت دولت برآورده می شود. چنین نقصی در قدرت سیاسی دولت در دموکراسی؛ آنجا که موجود است - احتمالاً در خلال دوره های بحرانی، که در آن قواعد



و سازمانهای غیردولتی، خود را متشکل کرده، به حرکت در می آورند.

در عین حال، نهایتاً، مطالبه دموکراسی و تقاضا برای گسترش آن - یا تعریف عملی مجددش به منزله دموکراسی مدنی - به نحو فزاینده‌ای در همه جا تثبیت می‌شود. در غرب، دموکراسی مشارکتی بیشتر، با کاهش تعداد شرکت کنندگان در انتخابات سیاسی توأم شده یا از این طریق انعکاس می‌یابد. در شرق، دموکراسی جدید، در جنبش‌های اجتماعی مدنی چین و در هزاران باشگاه و سازمانهای مدنی دیگر و نیز در تظاهرات توده‌ای مردم تحت گلاسنوست در شوروی و اروپا شرقی متجلی شده است. در جنوب که دموکراسی به صورت فزاینده‌ای از بین می‌رود، مشارکت فردی و جمعی در جنبش‌ها و سازمانها به منظور سامان‌دهی مجدد جامعه و فرهنگ مدنی، پس از تسخیر قدرت دولت، از بیشترین اهمیت برخوردار است. بنابراین در این فرایندها، اهمیت دموکراسی مدنی مشارکتی و مستقل در جامعه مدنی نیز، در مقایسه با دموکراسی سیاسی در دولت - و جنبش‌های اجتماعی مشارکتی خودمختار و مشارکت مصرانه در جریان دگرگونی اجتماعی - افزایش می‌یابد.

منابع:

Eisler, Riane, The chalice and Blade: Our History, our Future (New York: Harper and Row, 1987).

Moore, Barrington, Injustice: the social Bases of Obedience and Revolt (Armonk, NY: M.E. Sharpe, 1978).

Schlesinger, Arthur, J., Jr., The Cycles of American History (Boston, MA: Houghton Mifflin, Co., 1986).

Taylor, Barbara, Eve and the New Jerusalem: Socialism and Feminism in the Nineteenth century (New York: Pantheon,

وجود بازی سیاسی دچار بی‌کفایتی روزافزونی می‌شوند، تشدید می‌شود.

بدین ترتیب، انواع گوناگونی از جنبش‌های اجتماعی سر برمی‌آورند و برای بازنویسی قواعد بازی نهادی قدرت سیاسی دموکراتیک - و از این طریق برای تعریف مجدد خود بازی - بسیج می‌شوند و بدین صورت بر قواعد قدرت اجتماعی - مدنی دموکراتیک، در جامعه مدنی، نکیه کرده، آن را تضمین می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی، با این عمل، مرکز ثقل سیاسی - اجتماعی را از دموکراسی سیاسی یا اقتصادی نهادی در وضعیت کنونی به سوی دموکراسی و قدرت مدنی مشارکتی تری در جامعه و فرهنگ مدنی می‌رانند. این تلاشها از خانه و خانواده درمی‌گذرد و به سایر اموری که در مقایسه با سیاست و اقتصاد، زنان در آن حضور نسبتاً بیشتری داشته و از نقش مهمتری برخوردارند، تسری می‌یابد.

زمینه‌های وسیع و شاید در حال رشدی از امور مدنی وجود دارند که در آنها، اتکای شهروند سیاسی بر قدرت نهادی و سیاسی دولت چاره‌ساز نیست یا امری کاملاً خلاف مقصود است. در این زمینه‌ها، شهروندان اکثراً زن جامعه مدنی، به صورت هر چه دموکراتیک‌تری، امور متفاوت و اغلب متضاد اقتصادی، اجتماعی، جنسی، محلی، فرهنگی، قومی، دینی، ایدئولوژیکی، سیاسی و غیره را دنبال می‌کنند. شهروندان جامعه مدنی برای رسیدن به این هدفها، از طریق جنبش‌های اجتماعی مستقل و خودمختار

1983).

یادداشتهای مترجم:

- ۱- Beguine، جمعیتی از زنان مذهبی که از قرن ۱۳ برای جمع‌آوری اعانه تشکیل شده بود. م.
2. Lysistrata
3. Popular working class
4. Movimiento (s) do Izquierda Revolutionaria (MIR)
5. Ideal type
6. Escapist
7. Barrington Moore
8. Luciana castelina
9. Cyclical
10. Life cycles
11. Sorokin
12. Modelski
13. Kondratieff
14. Arthur J. Schlesinger
15. Progressives
16. New Deal
17. Coolidge
18. Timeless
19. Cumulative
20. Self-employment
21. Chicano
22. Intelligentsia
23. Actonian prose
24. Realo (realist Realpolitik)
25. Fundi (fundamentalist)
26. Old new movements
27. Delinking
28. Secular world
29. Extensive growth
30. Intensive growth
31. Josef pajestka
32. Barbara Taylor
33. R. Owen
34. Fourier
35. Social (ist)
36. Riane Eisler
37. Nuclear free
38. Self-transforming
39. Civil democracy